



امید و انتظار

حکومت الهی مهدی (عج) در روی زمین

محمد تقی حسینی



امید و انتظار

حکومتِ الهی مهدی (عج) در روی زمین

محدثقی جعفری

سرشناسه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲-۱۳۷۷.
عنوان و نام پدیدآور: امید و انتظار: حکومت الهی مهدی (عج) در روی زمین /
محمدتقی جعفری
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص: ۱۴×۲۱ س.م.
شابک: ۲۰۰۰۰ ریال: ۲-۳۸-۶۶۰۸-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. --- غیبت
موضوع: مهدویت --- انتظار.
شناسه افزوده: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ الف ۷۴ ج / ۲۲۴ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹۱۸۸۵



انتشارات آستان قدس

امید و انتظار

حکومت الهی مهدی (عج) در روی زمین

نویسنده: محمدتقی جعفری

ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

گردآوری، تدوین و تنظیم: علی جعفری - کریم فیضی

تنظیمات: واحد رایانه مؤسسه

لیتوگرافی: پانید چاپ: صحیفه (و.ا.خ)

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۸ - شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای این مؤسسه محفوظ است.

تلفن: ۴۴۰۰۵۴۵۳ و ۴۴۰۹۱۰۴۲-۴۴-۰۲۱. نمابر: ۴۴۰۷۰۲۰۰-۴۴-۰۲۱

شابک: ۲-۳۸-۶۶۰۸-۹۶۴-۹۷۸ / ۲-۳۸-۶۶۰۸-۹۶۴-۹۷۸ / ISBN: 978 - 964 - 6608 - 38 - 2

WWW.ostad-jafari.com - Info@ostad-jafari.com

بهاء: ۲۰۰۰ تومان

نمایه مطالب

۷	دیباچه ناشر
۱۵	مقدمه
۱۷	کسی که هدایت را مغلوب هوی و هوس می‌سازد
۱۸	کسی که هوی و هوس را مغلوب هدایت می‌سازد
۲۵	قطعی بودن ظهور
۲۵	کیست این انسان وارسته و کامل؟
۲۸	انسان‌های شایسته خلافت
۳۱	خاندان عصمت، ستارگان هدایت در اقیانوس هستی
۳۷	بشر به کجا می‌رود و در انتظار چیست؟
۳۷	مطلب یکم
۴۴	مطلب دوم
۴۷	امید و انتظار
۴۷	۱- محاسبه جریان تدریجی واقعیات
۴۹	۲- تفکیک امید از خیالات
۵۱	۳- هدفی که امید را تولید می‌کند
۵۲	۴- شخص امیدوار در قلمرو هدف
۵۵	۵- بایستگی‌های امید و انتظار
۶۱	منابع حدیثی
۶۹	مدت حکومت الهی حضرت بقیه الله (عج)
۷۳	نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی درباره مهدی (عج)

۶ امید و انتظار (حکومت الهی مهدی علیه السلام در روی زمین)

۷۳	اصل ولایت و مهدی قائم <small>علیه السلام</small>
۷۴	اصل ولایت
۷۹	ولایت تکوینی و ارتباط ولی با خدا
۷۹	ولایت تکوینی؛ کسبی یا حقیقتی موهبتی؟!۱
۷۹	۱- ولایت تکوینی وجودی
۸۰	۲- ولایت تکوینی تعیینی
۸۴	چگونگی تأثیر ولایت تکوینی
۸۵	ولایت تشریحی
۸۹	مهدی قائم <small>علیه السلام</small>
۹۳	تحقق آیه دولت جهانی با ظهور حضرت مهدی (عج)
۱۰۳	نمایه آیات
۱۰۵	نمایه روایات
۱۰۶	نمایه اشخاص
۱۰۹	نمایه کتب



دیباچه ناشر

آن هنگام که خلائق در میلاد لحظه‌ها، با شور زلال زندگی و حیات، ترانه معنا و شعور را می‌سرایند و شور و شعور با هم زیستن را هم‌نوایی می‌کنند و ترنم این ترانه، همه هستی را بر علیه نیستی می‌شوراند،

آن هنگام که در آغاز رویش، رشد و پویش پدیده‌ها، پرتوهای نور برای همه جنبندگان، حرکت، جنبش، رهایی و آزادی را نوید می‌دهد و همه هستی با هم سرود زندگی را زمزمه می‌کند،

در این هنگامه‌ها که حضور ازلی و ابدی، بشریت را فرا می‌خواند و گرمی این حضور سرمدی، زنده می‌کند و به زندگی‌ها شوری از جنس شعور می‌بخشد،

نهال نیازی که باغبان هستی در سویدای درونی بشر کاشته، همواره دغدغه خود را نجوا و فریاد می‌کند،

و بشر، شتابان به سوی ضیافتی می‌شتابد که در آن، همه خلقت بر حضور خالق گواهند و این شتاب، با جنبشی از جنس ابدیت در سیر

است و مسیر آن تا ابدیت، ترسیم.

در این ضیافت حضور است که:

- زندگی، هدف والایی را می‌طلبد و تشنگی، غوغا می‌کند،

- وجود، هم‌چون کشتی عظیم، رو به مقصدی با اهمیت حرکت می‌کند،

- روشنایی‌ها و تاریکی‌ها معنا می‌یابند،

- ذات «من» نمی‌تواند زندان تن را تحمل کند و کالبد تن را می‌شکند،

- همه چیز از نظر «من»ی که او را می‌یابد، کوچک می‌شود، حتی اگر جهان هستی باشد،

- من انسانی با جنبه‌های گرایش به آن ماوراء است که به هیچ چیز رضایت نمی‌دهد و عدم رضایت مقدس، او را همواره به انتظار ایام الله می‌سپارد.

در این ضیافت حضور است که:

- امید، شعله می‌افشاند و انسان را به قراتر و بالاتر از طبیعت فرا می‌خواند،

- حیات و آزادی زیستن، پا به عرصه وجود می‌گذارد،

- امید از خیال جدا می‌شود، راه می‌جوید و در کنار اهداف والای بشریت، معنی و ارزش و تعالی می‌یابد؛

- امید یکی از اجزای محرک تاریخ بشریت می‌شود،

- ملاقات پیشگاه خداوندی در همه لحظات زندگی انسان معنا پیدا می‌نماید.

در این ضیافت حضور است که:

- باغبان مراقب گام‌های خویش است تا میادا بذرها و هسته‌های
فرو رفته در خاک که به انتظار رویدن هستند، از هستی ساقط
شوند،

- زمین جایگاه شکفتن نهال‌هایی است که دسته گل ابدیت در میان
آن‌ها در انتظار شکوفایی است،

- زمین، تقدس دارد و رویدنی‌های آن ارزش و قدر،

در این ضیافت حضور است که:

- در پلکان تاریخ بشریت، از آدم تا نوح، از ابراهیم تا محمدبن
عبداللہ ﷺ همیشه زمین در درخشش و فروغی تابناک به سر برده
است،

- و تاریخ در سمتی جاری است که روزگار عدل، داد، حیثیت و
کرامت انسانی تحقق می‌یابد.

در این ضیافت حضور است که: در یک کلان‌نگاه و نگرش کلی،
دین، عرصه زندگی را از ازل تا ابد ترسیم می‌کند و یک‌سویی همه
راه‌ها، روش‌ها یا ادیان، در ظهوری واحد تحت عنوان دین واحد
جهانی در همه تحولات جهانی، خود را می‌نمایاند و در دهکده جهانی
که صبغه اصلی آن انسانی و جهانی بوده است، بر دل‌ها و اندیشه‌ها
می‌نشیند و ندای ملکوتی‌اش در همه جان‌ها فریاد برمی‌آورد که:
خداوند در تو و با توست و در این سیر ازلی ابدی، در هر مرحله‌ای از
جنس خودت برای تو مشعل‌داری قرار داده تا بی‌همراه و تنها و رها
نیاشی؛

رفیقِ راهت با توست،
نگاهش در انتظارِ میلادِ بصیرتِ توست،
دست‌هایش منتظرِ حرکتِ دست‌های توست،
او همواره ایستاده و در انتظارِ ایستادگیِ توست،
در راه است و منتظرِ رهنوردیِ توست،
او مهدی (عج) هادیِ توست، او ...
آیا او را می‌شناسی؟ هم او بی که همواره به یادِ توست و به یادت
می‌آورد تا:

نهالِ نیازِ درونی‌ات را از مرگِ نجاتِ دهی که مرگِ نیازها، مرگِ زندگی
را با خود به همراه دارد،
تا:

بینی، چرا که اگر دیدگانت را به ضیافتِ هستی‌بخش، بسیرِ ندهی،
در محرومیت از این سیر و سفر، کورکورانه به افولِ بیناییِ خود
می‌نشینی، تا آن جا که در یکسانیِ ظلمت و روشنایی، دیدگان
بی‌فروغت، مرگِ خود را جشن می‌گیرند.
تا:

بشنوی صداها، فریادها و نجواهای درونی و بیرونی‌ات را، و بتوانی
ترنم‌های زیبا را از امواجِ سر در گم تشخیص دهی و ترانه‌های هستی
را از ندهای زشت «نیستی» جدا کنی و در هجومِ امواج و صداها
سرگردان و فرسوده، سدّی عظیم بسازی؛ سدّی که از افکار و
اندیشه‌های ناب و والا پی‌ریزی شده و به دنبالِ ذخیره‌آب‌های زلال و
روان از سرچشمه‌های اصیلِ حیاتِ بشری است.

تا:

فهم کنی در آن چه بر قلب و ادراک تو می‌نشیند و مایه شور و شعور
توست، که در نبودِ فهم، همه احساسات و شعورت فاقد گیرنده‌های
عقل و عشق می‌شوند و دچار فقر و خاموشی. این خاموشی مرموز،
استمرارش دوری از زندگی است یا یک مرگ خاموش.

خدا و خدا ... در وسعت آفرینش خود، هر لحظه و هر روز، در شانی و
کاری^۱ همه هستی را سرشار، لبریز و امیدوار به حیات و الطافش
نموده، معنا می‌بخشد. هر لحظه آفرینش به انتظار لحظه‌ای دیگر امید
می‌یابد و در استمرار این امید، زندگی را انتظار می‌کشد و لحظه‌ای
بعد و لحظه‌ای بعد و ... امید و انتظاری که دانایی و مهربانی او در
اعماق هستی کاشته و از درون گل سرسید آفرینشش زبانه می‌کشد،
شعله‌اش در همه بشریت از یک جنس است. بدین سبب، در سراسر
هستی فریادهای هم‌جنس و هم‌نوا، ابتدا خود را یافته و سپس
همدیگر را پیدا می‌کنند و در پی دریافت یک صدای ماندگار و آشنا در
یک راه - دین واحد جهانی - خود آگاهانه به تولدی دیگر می‌رسند؛
چشن میلادی که در آن مشتاقانه و مختار، اراده خود را در اراده
پروردگار خواسته و مخاطبین تحقق آن اراده عظیم می‌شوند.

در طول تاریخ انتظار، منتظرانی از قبیله نور به پا خاسته‌اند و به
تفسیر و تعبیر این سیر، همت گماشته و این حرکت و موج پر دامنه را
به کلمه و کلام نشانده‌اند.

اما اثری که پیش روی دارید، مجموعه‌ای کوتاه و گزیده از نوشته‌های استاد محمدتقی جعفری است که به بحث و بررسی آفاق وجودی امام زمان (عج) می‌پردازد. نگاه ایشان به وجود شامخ و عزیز آن حضرت، نگاهی فکرامیز است که از باورهای اسلامی نشأت می‌گیرد و تا لایه‌های پایانی فکر امتداد پیدا می‌کند؛ جایی که غبارهای پندارها فرو می‌نشینند و شعاع‌های نورزاد امید نمایان می‌شود.

... در این سراپرده، چشم دوختن فضیلتی است که در متون دینی آن را «انتظار» خوانده‌اند. و از این جاست که با جرأت می‌توان ادعا کرد این حقیقت زنده همیشه بارور، با فکر آبیاری می‌شود و به بالندگی بی‌نظیر خود دست می‌یابد؛ جایی که می‌توان ادعا کرد: او با توست، چرا تو با او نیستی؟

محمدتقی جعفری در این اثر کوتاه و گزیده، با افکار پویا و اندیشه‌ها و بینش‌هایی عمق‌نگرش به شناسایی آن حقیقت زنده جاری گام برداشته، در پی ارائه این شناخت، باب بوستانی را در عرصه اندیشه گشوده است، تا:

- مخاطب با ورود به آن بوستان، غنچه‌های اندیشه‌اش به گل بنشیند و با گام نهادن در آن وسعت، خود آگاهانه و مشتاق در شناسایی حقیقت امام (عج) و درک و باور حضورش، سیر به سوی زندگی را آغاز کند،

- به شعله نیازی نظر و توجه کند که از درونش زبانه می‌کشد، و فکر و اندیشه‌اش را با نور آن شعله به تحرک و بالندگی سوق دهد،

- در تقدیس جهان هستی اندیشه کند و به رویدنی های آن بها دهد
و ضرورت حضور سبز آن امام عزیز را در سبزی و حرکت و رویش
زمین درک کند و در انتظار قدومش حرکتی را از درون خود آغاز کند؛
به استمرارش بکوشد و آن را در پهنه هستی عمق بخشد؛ فریاد کند و
جهانیان را در اشتیاق ظهورش، مخاطب اندیشه های سبزش سازد و
احیاء به عطر پیامش، و در اجتماع ناب و شورانگیز انسان های مشتاق
ضیافتش، بر شتاب میلاد ظهورش بیفزاید،

- در این کره خاکی در محضر الله، بشر بر گستره سفره ضیافت
خلیفة الله به اسباب رویش خود بیندیشد و از آن وسعت سبز،
روزی اش را به روز سازد، تا فرسودگی را زندگی بخواند و روزمردگی را
حیات نداند، که بیش از هزار سال است قدوم سبز امام (عج) در
تدارک تحرک رویش بشریت؛

... انتخاب خداست در نو کردن سنت ها و راه های فراموش شده
آیین او در زمین، نو اندیش می طلبید،
احیاگر اندیشه های رسول خاتم صلی الله علیه و آله است، صبور و اندیشمند
می طلبید،

برپادارنده عدل است، عدالت خواه می طلبید،

ریشه کن ساز اساس ستمکاران است، ستم ستیز می طلبید،

برپاست، همراه می طلبید،

پیشرو است، پیرو می طلبید،

منادی است، هم ندا می طلبید،

راهبر است، رهرو می طلبید،

۱۴ امید و انتظار (حکومت الهی مهدی علیه السلام در روی زمین) 

تفسیر صداقت است، صادق می طلبید،
پرچم دار علم است، علم آموز می طلبید،
عزت بخش دوستی هاست، دوست می طلبید،
ناشر پرچم هدایت است، داوطلب هدایت می طلبید،
چشمه حیات است، تشنه می طلبید...

سلام بر او که پرچم برافراشته خداست و دانش انباشته خدا و
فریادرس درماندگان و رحمت گسترده خدا و وعده راستین او.^۱

نویسنده: شیخ نورالله علامه حبیبی

تابستان ۱۳۸۸ خورشیدی

۱. فرازهایی از زیارت آل یاسین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بر اساس دریافت‌های وجدانی و حکم عقل سلیم^۱ و شهادت مکتب‌های انسانی - الهی و صاحب‌نظران آگاه از ابعاد وجودی بشر در طول تاریخ، روزی در این کره زمین فرا می‌رسد که هُمای سعادت عدالت بال و پر گشوده، فضای این نیرنگ‌سرا و میدان تنازع در بقاء را به آشیانه انسان و انسانیت مبدل می‌سازد. قطعی است آن روز که عنایت الهی مدد کند و عدالت در روی زمین به وسیله دولت جهانی - که زمامدارش انسان کامل الهی حضرت حجة بن الحسن (علیه السلام) خواهد بود - استعداد های نهانی انسان که در طول قرون و اعصار متمادی را کد مانده بود، به فعلیت درمی‌آید و انسان تعریف حقیقی خود را

۱- عقل = فعالیتی است که روی مواد خام که از جهان طبیعت و انسان و روابط میان آن دو صورت گرفته، کلیات را از جزئیات انتزاع می‌کند و از مقدمات نتیجه می‌گیرد؛ هم‌چنین هدف را انتخاب نموده و قوانین و اصول احراز شده را به موارد خود تطبیق می‌نماید.
عقل سلیم = عامل اصلی اداره «حیات معقول» می‌باشد که ضامن به فعلیت رسیدن کمال ممکن درباره یک انسان است.

درمی یابد و علوم انسانی مشکل واقعی خود را پیدا می کند. در آن روزگار، خداوند سبحان همه نیروهای روی زمین را در اختیار کسی قرار می دهد که آن ها را در مجرای عدالت به ثمر خواهد رساند.

آن پیشتاز الهی، همانند وجدان کل و حساس انسانیت، هوی و هوس را مغلوب هدایت نموده، آراء و نظریات فاسد را مقهور قرآن خواهد ساخت.

هنگامی که ولی اعظم الهی، حاکم عدل و پرچم دار هدایت، به جوامع بشری گام بگذارد، هوی و هوس و تمایلات حیوانی که ملاک و محور رشد و کمال قرار گرفته بود، به وسیله آن حجت برگزیده ربانی، بطلان و سقوط خود را آشکار می نماید و قدرت اخلاص گری و بی رنگ ساختن رشد و کمال را - که هدف اعلاّی حیات بشری است - از دست می دهد. شگفتا! با این که بیش تر مردم می دانند هوی و هوس و خودکامگی علاوه بر این که برای برقراری و فعالیت های خود، نیازمند صرف انرژی های متنوع و اتلاف وقت گران بها و رسوایی های گوناگون می باشد، و با این که موقت و نسبی و تباه کننده اصیل ترین اصول اخلاقی انسانی است، با این حال، نه تنها نمی خواهند دست از هوی و هوس خود بردارند، بلکه می کوشند تا رشد و کمال و هدایت و وسایل آن ها را که اصول سازنده اخلاقی انسانی است، با زنجیر تخیلات و توهمات مغزی خود، به طرف هوی و هوس کشانده، آن را ملاک تکاپوی خود در این دنیا قرار بدهند! و هدایت را به وسیله هوی و هوس خود تفسیر و توجیه کنند.

کسی که هدایت را مغلوب هوی و هوس می‌سازد

نگون‌بختی که نام هوس‌رانی را «آزادی» می‌گذارد، شطرنج‌بازی‌های مغزی آلوده با تخیلات و بازیگری‌های ذهنی را اندیشه و تعقل می‌نامد! بازی با الفاظ را نبوغ فکری می‌پندارد! نیرنگ‌بازی‌های ضد واقع و مخالف حق را فهم و شعور و سیاست می‌داند! هر وسیله‌ای را قربانی هر هدفی می‌نماید! خود را با هر وضعی که پیش می‌آید، تطبیق می‌دهد و در برابر هیچ اصل و قانونی دست خود را بسته نمی‌بیند! همواره خود را «هدف» و دیگران را «وسیله» تلقی می‌کند! همه هستی و عظمت و اصول و امتیازات را در «خود طبیعی»^۱ پست و مست خود می‌نگرد! این است مختصات کسی که هدایت را مغلوب هوی و هوس خود می‌نماید. این است صفات آن پست‌تر از حیوانی که حاضر است برای چند لحظه لذت و مستی خود، میلیون‌ها انسان را به خاک و خون بکشد.

اگر زندگی این دون‌صفتان رذل، مزاحم حیات دیگر انسان‌ها نمی‌شد، و اگر این آفت‌های نابودکننده درخت تنومند جوامع انسان‌ها، تنها به دور خود می‌پیچیدند و کاری با زندگی دیگر مخلوقات

۱. خود = تشکل اعمال و فعالیت‌های درونی. به عبارت دیگر: عامل مدیریت حیات است که تنظیم روابط حیات را با محیط طبیعی و یا با دیگر موجودات پیرامون خود به عهده می‌گیرد. هم‌چنین، محصول عالی از حیات طبیعی است که دانسته‌ها و خواسته‌های آدمی را برای تقویت و ادامه حیات، توجیه و اداره می‌کند.

خود طبیعی = حقیقتی خودگردان که هیچ اصل و قانونی جز اداره خویشتن نمی‌شناسد. این خود طبیعی، نه تنها صلاح و فساد را سزاوار ندارد، بلکه اصلاً قضیه‌ای را نمی‌بیند و نمی‌سازد تا میان خوب و بد، زشت و زیبا و صحیح و باطل را تفکیک نماید.

نداشتند، می‌گفتیم: بگذارید در دوزخ هوی و شیطنت و کثافت خود بسوزند و تباہ شوند! ولی چه باید کرد که ضرر این ضدّ انسان‌ها و این دشمنان انسانیت، بر جان‌ها و شخصیت‌ها و اصول اخلاقی و حتی بر حیات اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جوامع بشری، تلخ‌تر و نابودکننده‌تر از آن است که حتی یک لحظه از حیات آنان قابل پذیرش باشد. همه این ناپکاری‌های نابخردانه که تباہ‌کننده‌ترین عامل فرهنگ متعالی انسانی است، یک طرف و قابل پذیرش ساختن آن‌ها برای افراد نوع انسانی به‌عنوان پدیده‌های زندگی آزادانه از طرف دیگر تیر خلاصی است که صدای شلیک آن را همه خردمندان شنیده‌اند.

کسی که هوی و هوس را مغلوب هدایت می‌سازد

آن کمال‌یافته الهی و تربیت و تعلیم‌یافته باغبان باغ هستی است که همه وجدان‌های ناب بشری به انتظار مقدم او لحظه‌شماری می‌کنند. آن [ادامه‌دهنده راه] رسالت و امامت است که برای به ثمر رساندن تلاش‌های پیشتازان ربّانی، تاریکی‌های شدیدتر از ظلمات دوران جاهلیت را از فضای ننگ‌آلود تاریخ زدوده و طعم تاریخ انسانیت را برای مردم جوامع قابل دریافت خواهد فرمود. در این روزگار است که حیات انسان‌ها جوانه می‌زند و برای به ثمر رساندن حکمت و جودِ خود، شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه خود را - که قرار گرفتن در جاذبیت کمال ربوبی است - سرسبز و خرم می‌نماید. از این روست که ورد زبان همه اقوام و ملل وابسته به ادیان الهی، همواره چنین بوده است:

منتظرم تا که فصل دی به سر آید	باغ شود سبز و باغبان به در آید
بلبل عاشق به پای گلبن توحید	اشک فشان باش تا دم سحر آید
بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر	بار دگر روزگار چون شکر آید

این انسان کامل است که ماهیت هوی و هوس و مختصات آن را و هم‌چنین ماهیت هدایت و لوازم و صفات آن را برای همه آدمیان شناسانده، راه و روش‌های تقویت اراده را به مردم تعلیم می‌نماید، تا آن‌جا که مردم حیات خود را در هدایت و کمال ببینند و مرگ خود را در هوی و هوس.

در چنین روزگاری است که احدی از آدمیان به فکر تفسیر و توجیه هواهای نفسانی و شیطانی خود به وسیله کج ساختن و منحرف نمودن مفهوم هدایت و مختصات آن نخواهد افتاد. دیگر کسی نخواهد گفت: حیات یعنی لذت حیوانی من، اگرچه به آلام دیگران تمام شود. [دیگر کسی نخواهد گفت:] حیات یعنی به دست آوردن منفعت برای من، اگرچه به ضرر دیگران تمام شود. به صورت کلی، هدایت در آن روز چنان تفسیر خواهد شد که هیچ‌کسی نتواند مفهوم و مختصات آن را به دلخواه خود به این سو و آن سو کشیده، آن‌ها را در خدمت هوی و هوس‌های خود قرار بدهد.

این‌که می‌گوییم: چنین روزگاری در آینده فرا می‌رسد، معنایش آن نیست که امروز همه نیروها و استعدادهای خود را از کار انداخته، دست و پای خود را ببندیم و به انتظار آینده بنشینیم، زیرا چنین توهمی برای نابود کردن خویشتن خوب است که نه «امروز»ی برای

انسان باقی می‌گذارد و نه «فردا»یی تا نوبت به انتظار برسد. در آن زمان، همان‌گونه که هدایت مغلوب هوی و هوس نخواهد شد، قرآن نیز مقهور آراء و نظریات پیش‌ساخته و موافق هوی و خودخواهی نخواهد گشت.

در آن روزهای الهی، چهره نورانی آن انسان کامل، قیافه حقیقی قرآن را روشن خواهد ساخت. آراء و نظریات پیش‌ساخته که بر مبنای آلودگی‌های مغزی و تمایلات درونی شکل گرفته‌اند، توانایی رویارویی با آن قیافه نورانی قرآن را از دست خواهند داد. درون مردم رشدیافته آن دوران، چنان صفایی خواهد داشت که هنگام رویارویی با قرآن، خود را در مقابل فروغ ربّانی خواهند دید. شنیدن یا دیدن آیه:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱

اوست خداوند خالق و به وجود آورنده و صورتگر انسان‌ها؛ از آن اوست اسماء حسنی، هر چه که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح او را می‌گویند و اوست خداوند عزیز و حکیم.

همان و مشاهده جمال و جلال گوینده آن که خداوند - جل شأنه - است، همان.

چون در آن زمان مردم از جمادی بالاتر رفته و به درجه عالی انسانی و روح ملکوتی نایل می‌شوند، از این رو با دیدن و یا شنیدن «هر چه که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح او را می‌گویند»، تسبیح آن‌ها

را می‌شنوند، زیرا همه آن‌چه که در آسمان‌ها و زمین است، با نظم
شگفت‌انگیزی که در همه آن‌هاست، می‌گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم یا شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان چون شوید؟^۱

در آن روزهای الهی، فروغی در دل‌های آدمیان می‌درخشد که با
هر کلمه از کلمات الله و هر آیه‌ای از آیات الله که رویاروی می‌شوند،
گویی خود مخاطب مستقیم آن کلمات الله و آیات می‌باشند و آن‌ها را
از خداوند سبحان می‌شنوند. در آن زمان، تأویل‌های نابه‌جا و نظریات
بی‌اساس درباره قرآن و تفسیر آن، همه و همه از بین می‌روند و با
ارتباط با کلام الله ناطق، به انس و الفت حقیقی با قرآن نایل می‌شوند.
مکتب‌های ساختگی، خصوصاً آراء و تفسیرهایی که تحت نفوذ
قدرتمندان خودکامه در زمان آل امیه و آل عباس به وجود آمده بود،
همگی بی‌اساس بودن خود را ظاهر می‌سازند.

جورج جرداق - نویسنده مسیحی - در آخرین سطرهای مقدمه

کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانیة این‌گونه می‌نویسد:

وَمَاذَا عَلَيْكَ يَا دُنْيَا لَوْ حَسَدَتْ قُورَاكِ وَ أَتَيْتِ فِي كُلِّ زَمَانٍ بَعْلِيَّ
بِلِسَانِهِ وَ عَقْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ ذِي فَقَارِهِ؟

چه می‌شد به تو ای دنیا! اگر همه نیروهایت را جمع می‌کردی و در
هر زمانی یک علی می‌آوردی با زبانش و عقلش و قلبش و ذوالفقارش؟

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

ولی هیئات! دیگر جامعه بشریت زمامداری بر خود ببیند که کفش خود را وصله بزند تا پابرهنگان قلمرو زمامداری اش، کفشی پیدا کنند و بپوشند؛ پیراهن خود را بدهد آن قدر وصله بزنند که دیگر از دادن آن به وصله زتنده شرمنده شود.

کفن از گریه غسل خجل پیره‌ن از رخ وصال خجل

هیئات! که روزی فرا رسد که این کره خاکی مردی را ببیند که زمامداری چند کشور پهناور اسلامی آن روز را برای این که مرتکب دروغی نشود، زیر پا بیندازد. دیگر نتوان از این پس مانده تاریخ توقع انسانی را داشت که با شنیدن ظلم به یک زن یهودی که با جامعه اسلامی در حال همزیستی به سر می‌برد - با کشیده شدن خلخالی از پایش - چنان مضطرب شود که بگوید: اگر یک انسان با ایمان با شنیدن چنین خبری بمیرد، در نزد من مستحق سرزنش نمی‌باشد.^۱ تاریخ باید این صفحات خود را طی کند و برای مردم خود خواهش ثابت کند که انسان‌سازی و مدیریت انسان، کار هیچ‌یک از آنان نیست، تا یک انسان الهی به نام حضرت حجة بن الحسن (عج) را که نسخه دیگری از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، وارد عرصه حیات انسان‌ها نماید و طعم حق و عدالت را به آنان بچشانند.

آری:

منتظرم تا که فصل دی به سر آید	باغ شود سبز و باغبان به در آید
بلبل عاشق، به پای گلبن توحید	اشک فشان باش تا دم سحر آید

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
فقط در آن روز است که معنای انسان جهان وطنی دارای حقوق
جهانی و خزیده زیر بال‌های ملکوتی فرشته عدالت تحقق پیدا خواهد
کرد، انشاءالله تعالی.

محمدتقی جعفری

قطعی بودن ظهور

ومنها: قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتُهَا، وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنْ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا، وَ الْمَعْرِفَةَ بِهَا، وَالتَّفَرُّغَ لَهَا؛ فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا^۱

آن انسان کامل و ارسته (به احتمال قوی حضرت بقیة الله «عج»)، سپری از حکمت پوشید و جمیع آداب حکمت را فرا گرفت، از روی آوردن به آن و تحصیل معرفت، و اشتغال به علم و عمل به علم. حکمت را برای نفس خویشتن، همان گم شده‌ای تلقی کرد که آن را می‌جست و نیازی برای خویشتن می‌دانست که آن را طلب می‌کرد.

کیست این انسان و ارسته و کامل؟

مفسران نهج البلاغه، در تعیین این شخص اختلاف نظر دارند. نخست باید در نظر گرفت؛ تقطیع سید رضی رضی الله عنه در این مورد از جملات خطبه مبارکه که باعث اختلاف نظر شده است، نابه‌جا به نظر می‌رسد.

کاش سید رضی این کار را انجام نمی داد. به هر حال، بهترین توضیحی که در نقل نظریات و در آن چه که احتمال آن در عبارت قوی تر است، چیزی است که محقق مرحوم حاج میرزا حبیب الله هاشمی خویی داده است. این محقق می گوید:

علامه مجلسی گفته است: جمله مورد بحث، اشاره به حضرت قائم علیه السلام دارد و شارح معتزلی ابن ابی الحدید این نظریه را از شیعه امامیه نقل کرده است. صوفیه می گویند: مقصود امیر المؤمنین علیه السلام، ولی خدا در روی زمین است. در نظر آنان، دنیا از ابدال و اولیاء خالی نیست.

این مطلب در کتاب مثنوی چنین آمده است:

پس به هر دوری ولّی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است^۱

البته این که همواره در روی زمین انسان هایی وارسته وجود دارند، صحیح است، ولی حضرت مهدی قائم (عج) دوازدهمین امام شیعه و فرزند امام حسن عسگری علیه السلام، یک شخص معین و ولی الله اعظم است که مطابق روایات فوق متواتر^۲ از شیعه و سنی، در زمانی که روی زمین پر از ظلم و جور شود، ظهور فرموده، روی زمین را با عدل و داد پر خواهد کرد. فلاسفه گفته اند: مراد حضرت امیر علیه السلام، انسان عارف است.

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

[لغت نامه دهخدا]

۲- متواتر = پیوسته، پی در پی، پیاپی.

خبر متواتر، خبری است که طریق آن محصور در عدد معین نبوده و عادتاً اسناد کذب به آن داده نشود و خبر منتهی به سماع (شنیدن) یا مشاهده گردد، نه به استنباط عقلی و نظری. سایر اخبار را «خبر واحد» نامند. [ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی]

معتزله گفته‌اند: مقصود امام علی علیه السلام، عالم به عدالت و توحید است. آنان چنین گمان کرده‌اند که خداوند امت اسلامی را از گروهی از مردان با ایمان که به توحید و عدل عالم می‌باشند، خالی نمی‌گذارد و تحقق اجماع^۱ به اعتبار حجت قول این علما می‌باشد و چون شناخت عین این انسان‌های وارسته بسیار دشوار است، از این رو اجماع جمیع آنان حجت تلقی می‌شود. شارح معتزلی ابن ابی‌الحدید، بعد از نقل کردن این اقوال می‌گوید:

بعید نیست مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام، امام قائم علیه السلام از آل محمد علیهم السلام در آخر الزمان باشد که خداوند در آن زمان او را خواهد آفرید، اگرچه در این زمان وجود ندارد و در سخن پیامبر - یا در علم کلام - چیزی وجود ندارد که دلالت به وجود او در این زمان داشته باشد.

درباره ظهور و قیام آن حضرت، همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند به این که: دنیا و پدیده تکلیف به پایان نمی‌رسد، جز با وجود او. سپس میرزا حبیب‌الله خویی می‌گوید:

این که ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «منظور امام، حضرت مهدی علیه السلام است»، بعید نیست همان‌گونه باشد که می‌گوید، زیرا آن حضرت موصوف به آن صفات و مظهر آن‌هاست.

سپس مرحوم خویی برای اثبات نظریه شیعه امامیه، می‌گوید:

۱- اجماع = عزم کردن بر کاری یا اتفاق کردن جماعت بر کاری. [لغتنامه دهخدا]
 در اصطلاحات فقهاء، در معانی زیر به کار رفته است: الف، اتفاق نظر مجتهدان اسلام از صدر تا زمان حال در همه نقاط جهان در یک مسئله حقوقی (فقهی). ب، اتفاق نظر مجتهدان اسلام در یک عصر بر یک مسئله فقهی. [ترمینولوژی حقوق، محمد جعفر جعفری لنگرودی]

آن حضرت علیه السلام متولد شده است و تا زمان ظهور در جوامع بشری زنده بوده و آن زمان به عدل و داد قیام خواهد فرمود و دلایلی می آورد.

شارحان معروف نهج البلاغه، نظیر: ابن ابی الحدید، ابن میثم بحرانی و هاشمی خویی معتقدند: مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام است. دلیل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده جزمی ظهور حضرت مهدی (عج) را داده است، روایاتی فوق تواتر است که از فریقین (اهل سنت و شیعه) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است. درباره این روایات و مسائل دیگر که به وجود حضرت مهدی (عج) و بقای عمر شریفشان در این مدت طولانی مربوط می باشد، تا کنون صدها کتاب و مقاله منتشر شده است. از جامع ترین کتاب هایی که اینجانب درباره این مسائل دیده ام، کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر تألیف آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی است که می توان گفت: تحقیق در همه مسائل مربوط به حضرت مهدی بقیه الله (عج) را به حد نصاب رسانده و با روشن ترین دلایل و براهین عقلی و نقلی، از عهده اثبات مسائل مربوط و ردّ تخیلات منکرین برآمده، عذری برای انسان خردمند و با انصاف باقی نگذاشته است.

انسان های شایسته خلافت

فَلَا تَطْمَعُوا [تظعنوا] فِي غَيْرِ [عین] مُقْبِلٍ، وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ
الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزَلَ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ [قدمیه]، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى،

فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعاً ۱

پس علاقه‌مند به زمامداری کسی نباشید که خود به آن چه که از وی می‌خواهید، روی نیاورد و ناامید نیز نباشید از کسی که پشت گردانده است، زیرا چه بسا یکی از دو پای شخصی که پشت گردانده است، بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند. آن‌گاه هر دو پای او برگردند و ثابت شوند و [او روی بیاورد].

در تفسیر این جملات، اختلافی در میان شارحان نهج‌البلاغه دیده می‌شود. به نظر می‌رسد، بهترین تفسیر همان است که محقق مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی از مرحوم محمد باقر مجلسی نقل می‌کند:

اگر از انسان‌های شایسته خلافت، کسی اقدام به تصدی خلافت نکرد، شما طمع نکنید که او در هر حال آن‌را بپذیرد، زیرا ممکن است شرایط خلافت مختل باشد؛ همان‌گونه که در زمان اکثر ائمه علیهم‌السلام چنین بود. عده‌ای گفته‌اند: منظور امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کسی که مقبل نیست، اشخاص منحرف از دین به خاطر ارتکاب گناه می‌باشد، زیرا جایز نیست برای خلافت این‌گونه اشخاص علاقه‌مند باشید. گفته شده در بعضی نسخه‌ها چنین آمده است: **فَلَا تَطْعَنُوا فِي عَيْنِ مُقْبِلٍ أَيْ مَنْ أَقْبَلَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ (طعن نزنید اگر از خاندان عصمت کسی به امر خلافت روی بیاورد).**

و از کسی که از خلافت روی‌گردان باشد، ناامید نشوید. محمد باقر مجلسی در تفسیر این جمله می‌گوید:

اگر کسی از اشخاص شایسته خلافت از طلب خلافت روی گردان شد، از برگشتن او به امر خلافت مأیوس نشوید، زیرا روی گرداندن آن انسان شایسته از پذیرش خلافت، به خاطر فقدان بعضی شرایط آن، مانند کمی یاور و غیر آن می باشد، و معنای این که شخص روی گردان از خلافت است به خاطر لغزش یک پایش در موقعیت محیط، که ممکن است از آن لغزش رهایی یابد، اشاره به فقدان بعضی شرایط دارد.^۱

تعبیر «لغزش» نباید مورد تعجب باشد از این که معصوم هرگز به لغزش نمی افتد، زیرا این تعبیر در جای دیگر با کمال وضوح به معنای فقدان شرط آمده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَسْيَاءَ.^۲

اگر پاهایم در این لغزشگاه ها ثابت شود، چیزهایی را تغییر می دهم.

ما در این مبحث، به همین مقدار بسنده می کنیم و انشاء الله در مباحث بعدی، مسائل مربوط به دولت جهانی - که جهان در انتظار آن است - و همچنین مسائل مربوط به حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن (عج) را به صورت مشروح مطرح خواهیم کرد.

۲- نهج البلاغه، کلمه قصار شماره ۲۷۲.

۱- منهاج البراعة، ج ۱۷ / ۱۶۰.

خاندان عصمت، ستارگان هدایت در اقیانوس هستی

أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ
نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَأَرَاكُمْ [اتاكم] مَا
كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ. ۱

آگاه باشید! مثل اهل بیت محمد ﷺ، مثل ستارگان آسمان است.
هرگاه ستاره‌ای از آنان غروب کند، ستاره‌ای دیگر طلوع نماید؛
چنان‌که می‌بینیم فضل و اعمال خداوندی درباره شما تکمیل
شده و آن‌چه را که آرزو می‌کردید، به شما نشان داده است.

گمان نرود که تنها حافظ - آن شاعر فرزانه - با هیجان و ذوق ادبی
عالی‌اش می‌گوید:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار منزل پیش است در بدایت

در این شب سیاهم، گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت

از هر طرف که رفتم، جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان، وین راه بی نهایت

بلکه هر انسان آگاهی که عظمت حقیقت حیات و ابعاد بسیار متنوع آن را بداند، قطعی است که نمی تواند برای آن، حد و نهایی تعیین نماید، بلکه از همان آغاز بیداری و بیرون آمدن از گهواره طبیعت که به دست خود طبیعت حرکت می کند، به قول حافظ در مقابل خود «صد هزار منزل می بیند»، یا به تعبیر دیگر از خود حافظ:

هر شب نمی در این ره، صد موج آتشین است

دردا که این معما شرح و بیان ندارد

مگر این که هوی و هوس «خود حیوانی» انسان، یا عوامل محیطی و اجتماعی، او را در صندوق کوچکی که دیوارهایی شفاف داشته باشد، جای بدهد و نگذارد جز خور و خواب و خشم و شهوت، بعدی دیگر از حیات را درک کند. درباره توضیح و تفسیر حقیقت و ابعاد حیات و چگونگی بایستگی های آن، اگرچه مقداری اصول کلی فطری در مغز همه انسان های معتدل وجود دارد، اما نظرها و تنوع حالات ذهنی و شرایط درک های متضاد در خود انسان به اندازه ای مختلف است که در حقیقت بدون راهنمایان الهی - که پیامبران عظام و ائمه معصومین علیهم السلام هستند - چیزی جز ابهام و تاریکی در افق زندگی انسان دیده نمی شود. البته انسان هایی در دنیا زندگی می کنند که هیچ تاریکی و ابهامی در زندگی خود، نه در قلمرو «آن چنان که هست» و نه در قلمرو «آن چنان که باید»، نمی بینند و در نتیجه نیازی به راهنمایی

راهنمایان الهی در خود احساس نمی‌کنند. شاید اکثریت بسیار چشمگیر انسان‌ها را همین افراد تشکیل دهند، ولی باید در نظر گرفت که این انسان‌ها اصلاً افقی در زندگی ندارند تا سر بلند کنند و ببینند که آن افق، روشن است یا تاریک!

برای توضیح، این قضیه را که برای انسان‌های دارای افق، شگفت‌انگیزترین قضایا می‌باشد، عرض می‌کنم:

یکی از دانشوران مورد وثوق، پس از مطالعه‌ای نسبتاً طولانی و عمیق در جوامع صنعتی امروزی که جوامع متمدن نامیده می‌شوند! به این نتیجه رسیده بود که اگر همه جوامع دنیا در جنگ و کشتار و ویرانی‌ها فرو روند، مردم مغز شستشو شده آن جوامع، تنها عکس‌العملی که در برابر خون میلیاردها انسان که روی زمین ریخته و میلیون‌ها مناطق مسکونی که به ویرانه مبدل شده است، از خود نشان خواهند داد، این است که از خود سؤال خواهند کرد: آیا قطره‌هایی از آن خون‌ها، لباس شسته‌شده و اطو کشیده آنان را کثیف نخواهد کرد؟ آیا از آن ویرانه‌ها، گردی روی ماشین سواری آن‌ها نخواهد نشست؟ اگر در پاسخ آن متمدن!! بگویید: نه متمدن عزیز!! هیچ نترسید؛ از میلیاردها لیتر خونی که بر روی زمین ریخته می‌شود، حتی یک قطره هم به لباس شما ترشح نخواهد کرد و هیچ گردی از ویرانه‌های مناطق مسکونی به روی ماشین شما نخواهد نشست، در این هنگام می‌دانید پاسخ حضرت آقای متمدن به شما چه خواهد بود؟ پاسخ او این خواهد بود: هیچ اشکالی ندارد، به من چه! ارتباطی به من ندارد!!

همان‌گونه که اشاره کردیم، در زندگی این انسان‌ها هیچ افقی وجود

ندارد تا روشن باشد یا تاریک. اینان حتی به قول مولوی: مانند موش‌هایی کور و محقر، با چنگال‌های کوچک خود، طبیعت را در تاریکی می‌شکافند و از این سوراخ به آن سوراخ در حرکتند و اگر به هنگام شکافتن و سوراخ کردن دیوار حیاط یا باغ، روزنه‌ی روشنایی برایشان به وجود بیاید، از آن روشنایی قرار می‌کنند:

نور می‌کش ای حریف تیز گوش گر نه‌ای چون موش، در ظلمت مکوش
سست چشمانی که شب جولان کنند کی طواف مشعله ایمان کنند؟^۱

این جواب آن کس آمد کاین بگفت که نبودستش دلی با نور جفت
مرغ جانش موش شد سوراخ جو چون شنید از گریبان او عَرَّ جُوا
زان سبب جانش وطن دید و قرار اندرین سوراخ دنیا موش وار
هم در این سوراخ بتایی گرفت در خور سوراخ دانایی گرفت^۲

موش گفتم، زان که در خاک است جاش خاک باشد موش را جای معاش
راه‌ها داند، ولی در زیر خاک هر طرف او خاک را کرده‌ست چاک
هم‌چو موشی هر طرف سوراخ کرد چون که نورش راند از در، گشت سرد
هم‌چو موشی هر طرف سوراخ‌ها می‌کند غافل ز انوار خدا
چون که سوی دشت و نورش ره نبود هم در آن ظلمات جهدی می‌نمود^۳

این انسان‌های شب‌پرست و خواب‌آلود، راهی در پیش پایشان

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲- همان، دفتر سوم.

۳- همان، دفتر دوم.

نمی‌بینند تا نیازی به راهنما احساس کنند. به عبارت دیگر: در خود احساس تشنگی نمی‌کنند، تا به دنبال آب بروند. این بینوایی اختیاری که از کور کردن و فلج ساختن خویشتن ناشی می‌شود، آنان را تا سر حد زندگی حیوانی مضرّ و خطرناک تنزل می‌دهد. از این‌رو، برای این نوع حیوانات، زندگی حتی یک لحظه هم برای مطالعه و شناخت مطرح نمی‌شود تا به این نتیجه منطقی فطری برسند که: پیامبران کیستند و چه می‌گویند؟ ائمه معصومین کیستند و چه می‌گویند؟

خلاصه: همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ائمه معصومین مانند ستارگان آسمانند، ولی برای کسانی که بدانند وجود آنان مانند کشتی بسیار عظیم و پر محتوا، رو به مقصدی بسیار با اهمیت در حرکت است؛ برای کسانی که واقعاً بدانند برای زندگی آدمی روشنایی‌ها و تاریکی‌هایی وجود دارد، و اگر در آن تاریکی‌ها به عقل و درک ناچیز خود مغرور شوند و از راهنمای واقعی پیروی ننمایند، روشنایی‌های زندگی‌شان نیز به تاریکی‌ها مبدّل خواهد گشت.

بشر به کجا می‌رود و در انتظار چیست؟

این سؤال، همان سؤال بسیار بااهمیتی است که خردمندان آگاه از موجودیت انسان و صاحب‌نظران اقوام و ملل، از آغاز تاریخ بشری تا امروز، همواره برای خود و دیگر انسان‌های عاقل و اندیشمند مطرح نموده‌اند.

دربارهٔ انگیزهٔ این سؤال و پاسخ‌هایی که به آن داده می‌شود، می‌توان مطالبی مهم را مورد بررسی قرار داد، از آن جمله:
مطلب یکم - چند عامل را می‌توان به عنوان انگیزهٔ مزبور در نظر گرفت:

الف، عدم رضایت به وضع موجود که معمولاً دامنگیر اغلب مردم و انسان‌های جوامع است که از مشاهدهٔ پایمال شدن حقوق انسان‌ها و تجاوز و تعدیل‌هایی ناشی می‌شود که گریبان اکثریت چشمگیر آنان را به شدت می‌فشارد. این نارضایتی و کراهت، چون بر احساس‌های ناگوار و نابسامانی‌های زندگی بشری مبتنی است که «فردا»هایی را می‌خواهد تا از ناملایمات رها شود، بدون این که «فردا»یی واقعی را که

بشر در آن زمان نجات پیدا خواهد کرد، بشناسد و بخواهد. به عبارت معمول‌تر: چنین اشخاصی، رهایی از وضع دردآورِ زمانِ خود را می‌خواهند و می‌طلبند، بدون این‌که از آن «فردا» و آن زمان خبری داشته باشند. اینان که طالب «فردا»یی مجهولند، قربانیان تخیلاتِ بی‌اساسِ خود هستند:

عمر من شد برخی^۱ فردای من وای از این فردای ناپیدای من

ب، عدم رضایت تکاملی، گروه‌های بسیار فراوانی از کمال‌یافتگان بشری، در هر زمانی که زندگی کنند و در هر موقعیت از فرهنگ و تمدن بشری که قرار بگیرند، موقعیتی بالاتر از آن را می‌جویند و هرگز به وضع موجود قناعت نمی‌کنند.

این که نباید به هیچ موقعیتی از کیفیت‌های زندگی در روی زمین قانع شد، مستند به یک احساس ریشه‌دار است که اگر عوامل تخدیرآفرین، آن را خاموش نسازد، بشر با استناد به آن همواره به آینده‌عالی‌تر از گذشته می‌نگرد و آن را به صورت جدی می‌خواهد. اساسی‌ترین عامل گریز از وضع موجود، همان‌گونه که اشاره کردیم، همان احساسی است که از لزوم گسترش ذات (من) در همه جهان هستی ریشه می‌گیرد، زیرا این احساس وضع موجودی را که بشر به دست آورده و در آن به زندگی می‌پردازد، مانند زندانی می‌بیند که دیوارها و سقف آن را، خود وی ساخته و پرداخته است، اگرچه این زندان تجسمی از بهترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های ساخته‌شده انسانی

۱- برخی = قربانی.

باشد! در این دنیا که کمیت‌های محدودکننده و کیفیت‌های رنگ‌آمیزی کننده، زندگی انسان را محدود و مشخص می‌سازد، انسان نمی‌تواند ذات یا «من» خود را زندانی کند، زیرا هر آن‌چه که ذات (من) آدمی آن را دریافت و بر آن مسلط شد، کوچک‌تر از «من» انسان خواهد نمود، اگرچه جهان هستی باشد.

این اشخاص، اگرچه عالی‌تر از گروه «الف» می‌اندیشند، با این حال، اینان نیز نمی‌توانند انگیزه اصلی‌گریز از وضع موجود و گرایش به آیین‌ها، آن‌گونه که حقیقت در این مسئله ایجاب می‌کند، دریابند.

ج، عدم رضایت مقدّس. این رضایت، عالی‌ترین انگیزه است.

توضیح این نوع انگیزه چنین است: انسان دارای استعدادها، قوا و سرمایه‌های فراوان و خیره‌کننده‌ای است که با توجه به دو مطلب پیشین، هیچ وضع و موقعیتی، او را نمی‌تواند اشباع کند، اگرچه عالی‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و جوامع را برای خود سامان داده باشد، زیرا عظمت «من» او به حدّی است که هیچ چیزی نمی‌تواند او را احاطه و اشباع نماید. به قول عده‌ای از صاحب‌نظران فلسفی شرق، مانند مولوی و نیز برخی متفکران غرب، مانند پاسکال:

انسان، موجودی است که مرکزش همه جا (در مرکز همه جا است) و محیطش هیچ کجا نیست.

از طرف دیگر، هیچ پیشرفت و گسترش علمی و سلطه‌ای در این کیهان بزرگ نتوانسته است «من» انسان را به موقعیتی که خود برای خود ساخته است، قانع نماید.

این عدم قناعت و رضایت، یک پدیده بی‌اساس نیست، بلکه ریشه‌های آن را باید از جنبه گرایش جدی او به ماورای طبیعت - که جزء ذات ناب و فطرت سلیم اوست - جستجو کرد، نه از سطوح و ابعاد طبیعی محض «من»، زیرا «من» با سطوح و ابعاد خود، هم تلقین‌پذیر است و هم تخدیرپذیر و قابل انحراف از اصل «صیانت ذات تکاملی» به خودخواهی تباه‌کننده خود و جامعه است. «من انسانی» با جنبه گرایش به ماورای طبیعت است که با عامل عدم رضایت مقدس، همواره در انتظار ایام الله (روزهای الهی) به سر می‌برد.

این که گفتیم:

«ریشه‌های عدم قناعت به وضع موجود در انسان اگرچه عالی‌ترین تمدن و فرهنگ ساخته مغز و دست او باشد، باید از جنبه گرایش جدی انسان به ماورای طبیعت جستجو شود»، چیزی است که گمان نمی‌رود مورد شک و تردید کسی قرار بگیرد.

جمله‌های زیر، اگرچه گفته یک متفکر بزرگ غربی است، ولی دلایل و شواهدی که موجب بروز چنین عقیده و سخنی شده است، مورد قبول همه صاحب‌نظران مذهبی و غیر مذهبی است:

پیش راندن‌های عظیم دسته‌جمعی، امور بشری را اداره می‌کنند و در یک زمان معین به حالت منطقی، یعنی به تعادل، یعنی به عدل سوق‌شان می‌دهند. نیرویی مرکب از زمین و آسمان (طبیعت و ماورای طبیعت) از بشریت حاصل می‌شود و به او حکم‌فرمایی

۱- صیانت ذات، این، همان اصل‌الاصول و در حقیقت موجودیت انسان است که بدون کم‌ترین استثناء، گرداننده حیات انسان‌هاست. به عبارت دیگر: حفظ و مدیریت خویشتن.

بشر به کجا می‌رود و در انتظار چیست؟ ۴۱

می‌کند. این نیرو، یک نشان‌دهنده معجزات است و می‌توان منتظر بود که این قدرت اسرارآمیز ترقی در یک روز زیبا، شرق و غرب - یعنی اختلافات تفرقه‌انگیز انسان و انسانیت را - در قعر یک گور مواجه سازد (اختلافات بی‌اساس را از بین ببرد) و امامان را با بناپارت در داخل هرم بزرگ به مکالمه وادارد. در انتظار آن روز، تأملی، تردیدی و دوران توقفی در پیشرفت روزافزون عقول نیست.^۱

در جملات پیش از عبارت‌ها، چنین آمده است: «ترقی به صورت کلی در طریق حل این مسئله می‌کوشد.» چه زیبا می‌گوید مولوی:

می‌بده ای ساقی آخر زمان	ای ربنوده عقل‌های مردمان
خاکیان زین باده برگردون زدند	ای می تو نردبان آسمان
بشکن از باده در زندان را	وارهیان جان را ز زندان غمان
ترک ساقی گشت، در ده کس نماند	گرگ ماند و گوسفند و ترکمان ^۲

ویکتور هوگو می‌افزاید:

یک روز حیرت‌همه را فرا خواهد گرفت؛ چون نوع بشر بالا می‌رود،
پالشیق قشرهای ته‌مانده نیز از منطقه فلاکت بیرون می‌آیند. محو
بینوایی با یک ارتفاع ساده سطح صورت خواهد گرفت. هر کس در
این راه حل متبرک شبهه کند، خطا کار است.^۳

این عبارت‌ها را هم مورد دقت قرار بدهیم:

۱- بینوایان، ویکتور هوگو، ج ۲ / ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- دیوان شمس تبریزی. منظور مولوی از ترک، نژاد معینی نیست، بلکه مقصود او چپاول‌گرانی هستند که هیچ اصل و قانونی برای خواسته‌های خود نمی‌شناسند.

۳- بینوایان، ج ۲ / ۳۳۷.

آیا آینده خواهد رسید؟ به نظر می‌رسد چون این همه تیرگی مخوف دیده می‌شود، آدمی تقریباً می‌تواند این پرسش را بر زبان آورد که: تیرگی مخوف چیست؟ مواجهه خودخواهان و بینوایان چه ملال‌انگیز است! نزد خودخواهان، احکام ناحق، ظلمات پرورش اشرافی، اشتباهی که بر اثر مستی افزون می‌شود، گنجی حاصل از خوش‌گذرانی که آدمی را کر می‌کند، ترس از رنج بردن که در بعضی از این اشخاص تا پایه کینه‌توزی نسبت به رنجبران می‌رسد، یک رضایت تأثرناپذیر، انانیتی چنان نخوت‌آمیز که جان را در بند می‌نهد، نزد بینوایان، حرص، حسد، بغض از دیدن شادمانی دیگران، تکان‌های شدید جانور انسانی در راه تسکین جوع، قلوب انباشته از تیرگی، غصه احتیاج، شئامت، جهلی ناپاک و بسیط. آیا هنوز هم باید چشم به سوی آسمان بالا برد؟ آیا نقطه درخشانی که آدمی در آن تشخیص می‌دهد، از همان نقطه‌هاست که خاموش می‌شوند؟ بسی وحشت‌آور است مشاهده کمال مطلوب که این‌گونه در اعماق تاریکی‌ها ناپدید شده و این اندازه کوچک، دور افتاده، نادیدنی، درخشان، ولی محاط در همه این تهدیدات عظیم منحوس است که دیوآسا پیرامونش هجوم کرده‌اند؛ با این همه، بیش از ستاره‌ای که در دهان ابرهاست، در خطر نیست.^۱

مضامینی را که در این عبارت‌ها می‌بینید، به هیچ‌وجه نمی‌توانید به یک فرهنگ خاص اقلیمی و نژادی و تمدنی نسبت بدهید. ما این مطالب را، چکیده‌ای از فرهنگ عالی متن کلی دین الهی می‌دانیم که

بشریت را روزی در برابر سقوط اخلاقی، و حیات اجتماعی معقول و حیات سیاسی و حقوقی مثبتی بر تکامل و رشد انسانی را نجات خواهد داد و مشعلی فروزان فرا راه او نصب خواهد کرد. آیا شما شباهتی کامل میان مطالب بالا و ابیاتی از مولوی احساس نمی‌کنید؟:

ای فلک در فتنه آخر زمان	تیز می‌گردی، بده آخر امان
خنجر تیزی تو اندر قصد ما	نیش زهر آلوده‌ای در قصد ما
زوبعان ^۱ زیرک آخر زمان	برفزوده خویش بر پیشینیان ^۲

که: ماییم خلاصه همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های گذشته! ماییم که سر به کپکشان‌ها کشیده، به اعماق ذرات بنیادین طبیعت چشم دوخته‌ایم! ماییم تکامل یافته‌های همه دوره‌های تاریخ بشری که پشت سر گذاشته شده است! با این حال، این کمال یافتگان:

حیله‌آموزان جگرها سوخته فعل‌ها و مکرها آموخته^۳

و همه اصول اخلاق عالی انسانیت را از دست داده، آن‌ها را نابود کرده، تنها به این علت که آن‌ها برای ما سودی ندارند!:

صبر و ایثار و سخای نفس و جود باز داده، کان بود اکسیر سود^۴

این است منطق فراگیر امروز که از همه جا صدای سود به گوش می‌رسد و هیچ هدفی برای زندگی جز منفعت‌طلبی (یتلیتاریانیسم) نمی‌بیند!

۱- زوبعان جمع زوبعه = شیاطین، اشرار.

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۳- همان.

۴- همان.

می بنده ای ساقی آخر زمان	ای ریسوده عقل‌های مردمان
خاکیان زمین پیاده بر گردون زدند	ای می تو نردبان آسمان
بشکن از بساده در زندان غم	وا رهان جان را ز زندان غمان
ترک ساقی گشت، در ده کس نماند	گرگ ماند و گوسفند و ترکمان

به راستی، آیا دنیای امروز را با همه ادعاهای دروغین که درباره تکامل و پیشرفت به راه انداخته است، در این ابیات نمی بینید؟
این که برای سامان دادن به وضع نابسامان بشر، یک قدرت الهی لازم است، در این ابیات با صراحت تمام مشاهده می شود.

مطلب دوم - همه ما با این پدیده بسیار با عظمت روانی آشنایی داریم که فضای درون آدمی هر اندازه هم تیره و تار شود، سرانجام یک روزنه بسیار معنادار در آن وجود دارد که دریچه خود را به فضای درون انسانی باز می کند و نور درخشانی را که کلمه «امید» بهتر از همه کلمات آن را می رساند، در آن فضا ارائه می دهد.

این، همان نور امید است که هر کسی را در طول زندگی اش بارها از مرز زندگی و مرگ برمی گرداند. جامعه شناسان و کسانی که به صورت جدی با علوم انسانی سر و کار دارند و تا اعماق استعدادها و ابعاد انسانی نفوذ می کنند و از سرگذشت زندگی نوع بزرگی که انسان نامیده می شود، اطلاع لازم دارند، می دانند که بشر به طور کلی با امید به حقیقتی زندگی می کند که ساخته او و طبیعت نیست، بلکه فراتر و برتر از او و طبیعت است.

شعله این امید، با یکی از این دو موضوع خاموش می‌شود:

۱- وسایل تخدیر که دارای انواع فراوانی است و متأسفانه هر اندازه انسان‌ها به پیشرفت نایل می‌شوند، این وسایل نیز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود!

۲- رنگ‌آمیزی مواد و موضوعات زندگی دنیوی با مطلق بودن و بی‌نهایت بودن، مانند: امتیازات مادی، علم، آزادی، محبوبیت، مقام و امثال این امور. در صورتی که با نظر به ماهیت و مختصات آن‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که: هیچ‌یک از این مسائل نمی‌تواند جای آن حقیقت فراتر و برتر از انسان و طبیعت را - که مورد امید عالی ماست - بگیرد، زیرا هر یک از آن‌ها علاوه بر آن که محدود و نسبی هستند، بُعدی از ابعاد انسان را اشباع می‌نمایند. این در صورتی است که امور مزبور، بر مبنای قانون و اصل استوار شده باشند. در غیر این صورت، آن امور هر اندازه هم مطلوب و منشأ امتیاز باشند، نتیجه‌ای جز همان سود و بهره‌ای که جنبه طبیعی محض انسان می‌خواهد، در بر نخواهند داشت. این امید در نهاد هر انسان رشد یافته‌ای که درون او از پلیدی‌ها پاک است و بر مبنای فطرت صافی فعالیت می‌کند، شعله‌ور است.

آیا به راستی، همین امید نیست که ما را از براقراشتن پرچم سفید تسلیم به مرگ، در برابر سخت‌ترین ناملایمات فردی و اجتماعی باز می‌دارد؟ قطعاً چنین است. اگر چنین امیدی در درون انسان‌ها اصالت نمی‌داشت، هیچ انسان حساس و دارنده جوشش برای پیشرفت‌های حقیقی بنی‌نوع انسانی، و هیچ عاشق عدالت و حق و آزادی واقعی، به

زندگی پر ملالت و تیره و تار رضایت نمی داد.

جبران خلیل جبران اگرچه ابیات زیر را به صورت مستقیم دربارهٔ ابدیت و این که تنها ابدیت است که می تواند زندگی در این دنیا را توجیه کند، سروده است، ولی باز احساس می شود که وی اساس مطلب خود را بر «امید» استوار ساخته است. علاوه بر این، همان ملاک عظمت امید به ابدیت که وصول انسان به عالی ترین هدف حیات است، در عرصه زندگی دنیوی نیز - با در نظر گرفتن نسبت به این دنیا - قابل وصول است، زیرا برپا شدن حکومت عدل محض در این دنیاست که نفوس انسانی را شکوفا می سازد و طعم ابدیت را به آنان می چشاند. شعر جبران خلیل جبران این گونه شروع می شود:

۱- يَا نَفْسُ لَوْلَا مَطْمَعِي بِالْخُلْدِ

مَا كُنْتُ أَعِي لَخُنَا تُغْنِيهِ الدُّهُورُ

۲- بَلْ كُنْتُ أَنَهِي خَاضِرِي قَسْرًا

فَيَغْدُوا ظَاهِرِي سِرًّا تُوَارِيهِ الْقُبُورُ

۱- ای من! اگر امیدی به ابدیت نداشتی، هرگز به آهنگی که روزگار می نوازد، گوش نمی دادم.

۲- بلکه از هم اکنون، ادامه حیاتم را با قدرت جبری قطع می نمودم و نمایش وجودم در عرصه (عرصه) هستی را تبدیل به رازی پنهان می نمودم که گورها آن را می پوشاند.

طفرایی در لامیه العجم می گوید:

بشر به کجا می‌رود و در انتظار چیست؟ ۴۷

أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا

مَا أَضِيقُ الدَّهْرَ لَوْلَا فُسْحَةُ الْأَمَلِ

نفس خود را با آرمان‌ها قانع و امیدوار می‌سازم. چه، تنگ است
روزگار عمر آدمی، اگر گشایش آرزو و امید در آن نباشد.

امید و انتظار

او با توست، تو با او نیستی!

در شکوفا ساختن امیدهای رو به تکامل:

تو پای به راه در نه و هیچ مگوی خود راه بگویدت که چون باید رفت

عطار نیشابوری

این عید بزرگ را که زادروز منجی عالم بشریت حضرت مهدی علیه السلام و
یادآورنده بزرگ آرزوی ابدی و مقدس بشر و محرک اصیل‌ترین
جنبش‌های بشر دوستانه است، به شما تبریک می‌گوییم. امیدوارم بیان
گوشه‌ای از اعتقاد ریشه‌دار اسلامی به مهدویت، برای دوستان عزیز
سودمند افتد. قبل از ورود به بحث اصلی، چند مقدمه را مورد بررسی
قرار می‌دهیم:

۱- محاسبه جریان تدریجی واقعیات

وقتی میان شما و هدفی که به آن خواهید رسید، مقداری فاصله

زمانی وجود داشته باشد، بنابراین شما در انتظار وصول به آن هدف خواهید بود.

مردم به حسب گنجایش روحی گوناگونی که دارند، در خصوص «انتظار» نیز مختلف می‌باشند. گروهی هستند که همواره می‌خواهند هدف‌های زندگی آنان، بدون فاصله در مقابل دیدگان‌شان برآید! این نفوس ضعیف، در دنیا همیشه با ناکامی‌ها روبه‌رو می‌شوند، زیرا جریان قانون زندگی و مشیت خداوند چنین است که باید برای به دست آمدن هدف، حوادثی کم و بیش به تدریج سیر شود.

هیچ کس در اول فروردین ماه به شاخه‌های درخت سیب به منظور جستجوی سیب خیره نمی‌شود. آیا تاکنون دیده‌اید مادری در روز پنجم انعقاد نطفه، آماده زاییدن کودکی کامل الخلقه باشد؟

گفتیم: اشخاصی که همیشه می‌خواهند آن‌چه را هدف قرار داده‌اند، بدون گذشت زمان و جریان رویدادهای مربوط که در جویبار زمان گسترده است، دریابند، انسان‌هایی ضعیف و کم‌طاقت‌اند. برای اینان امیدی در زندگی وجود ندارد، زیرا با روشی مخالف طبیعت که در پیش گرفته‌اند، همواره با شکست روبه‌رو می‌شوند. مانند کسی که در کلاس ابتدایی است و انتظار دارد در کلاس ششم دانشمند شود! هنگامی که آن دانش‌آموز، کلاس ششم را تمام می‌کند و می‌بیند مانند این سینا نشده است، با شکست روبه‌رو می‌گردد و زندگی برایش تلخ می‌شود.

گروهی دیگر هستند که تا حدودی با وضع جریان‌ات طبیعی آشنایی دارند. اینان می‌دانند که هر میوه‌ای، در هر فصلی، روی شاخه

درخت پیدا نمی‌شود. اینان می‌دانند برای رسیدن به ساحل یک اقیانوس، یک کشتی مجهز لازم است تا پهنه بسیار وسیع اقیانوس را درنوردد. اینان می‌دانند عقل یک انسان برای این که به رشد کامل خود برسد، باید ده‌ها سال بگذرد تا معرفتی بیندوزد، تجربه‌های تلخ و شیرین را به انجام برساند، تا در فرازها و نشیب‌ها و سنگلاخ‌های زندگی ورزیده شود. برای این گروه، «انتظار و امید» مفهومی شایسته دارد. آن‌ها برای رسیدن به هدف امیدوار می‌شوند و انتظار می‌کشند. آیا در دنیا سخنی باطل‌تر از این سخن به گوش شما رسیده است که: همواره باید فضای زمین روشن باشد و هرگز شب فضای زمین را فرا نگیرد؛ با این که حرکات قانونی اجزای منظومه شمسی تاریکی شب را ضروری می‌سازد؟

اکنون که ما در دوران غیبت، در شب تاریک، روزگار خود را سپری می‌کنیم، نه تنها باید ضرورت‌های زندگی در شب را فراموش نکنیم، بلکه باید همه شئون زندگی خودمان را در این شب - که بامدادش ظهور خورشید حق و حقیقت است - با دقت و تلاش و تکاپوی بیش‌تر مراعات کنیم، نه این که بنشینیم و بگوییم: وقتی روز فرا رسید، به تکاپو می‌افتیم! معنای این پندار نابخردانه، چیزی جز این نیست که: شب نباید زندگی کرد و باید مرد!!

۲- تفکیک امید از خیالات

تا زمانی که در دنیا هستیم و دارای خواسته‌های بی‌نهایت می‌باشیم و جهان طبیعی نیز فهرستی از موضوعات خواسته‌ها را

نشان می‌دهد، امید و آرزو نیز در قاموس بشری وجود خواهد داشت. از سویی دیگر، فراوانی فعالیت‌ها و جریان‌های ذهنی، روح ما را همواره به خود مشغول می‌سازند. اندیشه‌های منطقی نیز که واقعیات را مطرح می‌کنند، به خاطر محدودیتی که دارند، نمی‌توانند تمام فعالیت‌ها و جریانات ذهنی را در راه خود استخدام کنند. از همین جاست که خیالات تولید می‌شوند و بیش‌تر فعالیت‌ها و جریانات ذهنی ما را تشکیل می‌دهند. این قبیل خیالات، کاری با واقعیات‌های زندگی مادی و معنوی ما ندارند. از این‌رو، اغلب بی‌پایه و پوچ هستند و باعث صرف انرژی بیهوده می‌شوند.

مهم‌ترین تفاوتی که میان خیالات و امید وجود دارد، این است که خیالات عبارت است از: جریان شکل‌های مخلوط شده از واقع و ساختگی در صفحه ذهن انسانی، بدون این که توانایی تحریک داشته باشد. در صورتی که امید، به خاطر تعلق به واقعیات و خواستن آن‌ها، همواره جنبه تحریک به سوی موضوعاتی را دارد که امید انسان به آن‌ها تعلق گرفته است. ما باید در زندگی خودمان بکوشیم خیالات سست و بی‌پایه را با امید اشتباه نکنیم و هر چه را که در ذهن ما خوب و مورد تمایل جلوه می‌کند، به عنوان موتور محرک زندگی تلقی نکنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتَّئِنَّا: أَتَّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ الْأَمَلِ.

وحشتناک‌ترین هراسی که درباره شما دارم، دو چیز است: پیروی از هوی و درازای آرزو.

بنابراین، اولین شرط به ثمر رساندن امید، محاسبه امکانات خود انسان است که تا چه اندازه و به چه کیفیت می‌تواند با واقعیت‌های مفید زندگی تماس پیدا کند. عدم مراعات این شرط، تلفاتی سنگین را بر شخصیت‌های انسانی وارد می‌سازد، زیرا تا زمانی که محاسبه دقیق در امکانات خود انسان و کمیت و کیفیت واقعیات انجام نگیرد، پدیده امید همیشه لرزان و سست بوده، به جای این که محرک زندگی باشد، موجب ناراحتی و یأس خواهد بود.

به قول یک دانشمند انسان‌شناس الهی:

امید بر روی اضطراب، چون نفت بر روی آب می‌سوزد و روشنایی می‌دهد. این شعله شناور، همواره بر روی آلام بشری زبانه می‌کشد.

درخشندگی امید باید به یک منبع اصیل نور متصل باشد تا بتواند آدمی را تحریک کند.

۳- هدفی که امید را تولید می‌کند

از آن جا که امید به عنوان یک پدیده روانی، ناظر به آینده و هدف است، ارزش آن وابسته به هدفی است که امید را تولید می‌کند. از این رو، هیچ تفاوتی میان اراده فعلی به یک اقدام فعلی و امید - که به هدف موجود در آینده پیوندی دارد - دیده نمی‌شود.

اگر بخواهیم اراده شخص را درباره کاری که فعلاً می‌خواهد انجام دهد، ارزیابی کنیم، مجبوریم کار مفروض را ارزیابی کنیم. هم‌چنین، اگر بخواهیم امید را ارزیابی نماییم، باید ببینیم هدفی که مورد

امیدواری است، چیست؟

جای تردید نیست که هر اندازه هدف انسان عالی تر باشد، امید که به آن هدف وابسته است، عالی تر و با ارزش تر خواهد بود. به عنوان مثال: گاهی انسان فقط هدف‌های جزئی و مادی شخصی را برای خودش منظور می‌دارد، مانند جاه، ثروت و شهرت، زیرا برای پیشبرد مقاصد مادی او در دنیا مؤثر می‌باشند. امیدواری نسبت به این موضوعات، بسیار پست است و در صورتی که برای خود شخص هم مفید باشد، چه بسا برای دیگران مضر باشد.

در برابر این‌گونه هدف‌ها، مقصدهای عالی انسانی و الهی قرار دارد. باید گفت: امید بستن به این‌گونه هدف‌هاست که عظمت بشر را در تاریخ ما، چه در صورت داشتن دانش و چه در صورت رادمردی و چه در شکل تمدن - به معنای عمومی - اثبات کرده است. بنابراین، شایسته است بگوییم: اگر عامل محرک تاریخ، چند جزء اساسی داشته باشد، یکی از اجزای اساسی آن، امید است.

۴- شخص امیدوار در قلمرو هدف

شخص یا جامعه‌ای که امید وصول به یک هدف در روح آنان پدیدار شده باشد، چنین نیست که در امتداد این امید، حالت خلاء روحی را سپری کند.

توضیح: مردم معمولی گمان می‌کنند هنگامی که انسان هدفی را برای خود مشخص ساخت و آن هدف مطابق جریانات قوانین هستی قابل وصول بود، از آغاز منظور نمودن هدف تا رسیدن به آن،

دست‌شان خالی است و امید برایشان لذتی روانی است که تنها جنبه تسلیت دارد.

این، گمانی بیهوده است که با نظر به حرکات سطحی اشخاص معمولی دست می‌دهد. در این باره دقت بیش‌تری باید مبذول نمود. هنگامی که حقیقتی را هدف قرار می‌دهیم، دو موضوع برای ما مطرح می‌شود:

اول - با توجه به این نکته که هدف مزبور احتیاج به گذشت زمان و سپری شدن رویدادهای زیاد دارد و ما نمی‌توانیم قطعه‌ای از زمان را ببریم و کنار بگذاریم، و هم‌چنین نمی‌توانیم جریان قانونی رویدادها را نادیده گرفته، حصول هدف را بدون آن‌ها توقع داشته باشیم، بر این اساس، هدف مزبور برای ما قیافه‌ای دورنما دارد که به طرف آن حرکت می‌کنیم و با این نظر در راه هدف گام برمی‌داریم و کم‌کم به آن نزدیک می‌شویم.

دوم - روح انسان به خاطر داشتن خاصیت شگفت‌انگیز دریافت هدف، با این که می‌داند وصول به هدف نیازمند گذشت زمان است، با این حال گویی اینک در قلمرو هدف گام برمی‌دارد.

برای توضیح این مسئله، شایسته است حوادث گذشته را در روح محاسبه کنیم. گروهی از حوادث برای انسان رخ می‌دهد. سپس مدتی طولانی از آن حوادث می‌گذرد، ولی چون آن حوادث بسیار با اهمیت است، هرگاه انسان به یاد آن‌ها می‌افتد، مانند این است که زمانی که از وقوع آن حوادث سپری گشته، برکنار می‌شود و خود را در میان آن حوادث می‌بیند.

به عنوان نمونه: جنایتی که به کشته شدن فرزند دل‌بند یک شخص منجر شده است، بیست سال پس از وقوع این جنایت، هنگام به یاد آوردن آن، چنان است که گویی جنایت را در همین لحظه می‌بیند. هدفی که در آینده برای انسان منظور شده است، اگر به واقع هدف باشد، دوران امید وصول به آن هدف، دوران خلاء نیست، بلکه آدمی حتی در آن دوره نیز در قلمرو هدف گام برمی‌دارد.

بر این اساس، گفته شده است: اغلب مردم به گمان این که در آینده هدف و ایده‌آلی به دست خواهد آمد، این حقیقت را از دست می‌دهند که: آینده بودن زمان، نباید اثر فعلی هدف و ایده‌آل را کنار گذارد ... اگر شما بدانید معشوق شما حقیقتاً در زمان آینده به شما خواهد رسید، از زمان تصور آن وصال، روح شما شکفتگی خود را آغاز می‌کند و نشان می‌دهد. به بیت زیر، درست توجه کنید:

دل‌گواهی می‌دهد البته یارم می‌رسد

اضطرابم بیش شد، بی‌شک نگارم می‌رسد

عمر هجر آخر شد و صبح وصالم رخ نمود

دیگر از غم، غم ندارم، غمگسارم می‌رسد

مثالی دیگر که این قضیه را کاملاً روشن می‌سازد، این است که: اگر برای روح انسان، حقیقتی به عنوان «هدف و ایده‌آل» جلوه نماید، خود را در آن غوطه‌ور می‌بیند، اگرچه زمان به وجود آمدن هدف فرا نرسیده باشد.

این مثال، مصداقِ روشِ مردانِ الهی در زندگی است. «ملاقات پیشگاه خداوندی پس از مرگ» به عنوان هدف و ایده‌آل نهایی به وسیله تمام پیامبران و متفکرین الهی برای تمام بشریت عرضه شده است، ولی همان‌گونه که می‌بینیم، مردم درباره این هدف، به دو گروهند:

یکم - مردمان معمولی هستند که می‌گویند: ملاقات پیشگاه خداوندی پس از گذشت سالیان عمر و بعد از مرگ و سپری شدن جهان برزخ و فرا رسیدن رستاخیز خواهد بود. چون این ملاقات راهی بس دور و دراز دارد، از این‌رو در کردار و گفتار آن‌ها، اثر و نقشی از این ملاقات دیده نمی‌شود.

دوم - مردمان الهی. آنان نیز می‌دانند که ملاقات پیشگاه الهی نیازمند گذشت زمان است، ولی چون ایمان و یقین آن‌ها در عالی‌ترین حد ایمان و یقین است، بنابراین تمام لحظات زندگی آنان در پیشگاه الهی سپری می‌شود. انتظاری که در این نوع امید وجود دارد، در حقیقت انتظاری غم‌انگیز نیست که از فقدان مطلوب نمایان می‌شود، بلکه این انتظار شبیه انتظار سیراب شدن کسی است که یک لیوان آب در دست دارد و هر لحظه‌ای می‌تواند از آن بیاشامد.

۵- بایستگی‌های امید و انتظار

بایستگی‌های امید و انتظار ما درباره حضرت یقیه الله (عج)، باید مانند امید و انتظاری باشد که مردان الهی درباره ملاقات پیشگاه خداوندی دارند.

با توجه به چهار بحث گذشته، باید امید و انتظار ظهور حضرت بقیه الله را شایسته‌تر از تصورات معمولی درک کنیم، و باید بدانیم جریان مشیت خدای بزرگ درباره جهان هستی چنین است: باغبان با دیدن هسته گل و آب و خاک مناسب، گل شکوفان شده را می‌بیند. با کاشتن و نهفتن آن هسته در زیر خاک، طراوت و زیبایی گل، باغبان را خندان و شادمان می‌سازد. به هنگام راه رفتن، زیر پای خود را می‌بیند تا مبادا آن هسته در خاک فرو رفته را پایمال کند. چرا؟ زیرا باغبانی که هسته گل را در زیر خاک پوشانده است، گل می‌خواهد و گل دارد!

آیا دیده‌اید باغبانی پس از آن که نهالی را در زمین کاشت، در زیر آن آتش برافروزد و ادعا کند: من درخت میوه‌دار را نمی‌سوزانم؟! مگر درخت میوه‌دار غیر از همین نهال است که چند صبحی نیازمند طلوع آفتاب و تغذیه از مواد زمین و آب می‌باشد؟

ای شخص الهی! تو که امروز به امید دیدار رهبر الهی ات نشسته‌ای و آه سوزان از درون شعله‌ورت بیرون می‌آوری؛
ای منتظر قدم زمامدار عادل مطلق، که در دل شب‌های تاریک، با وجود پشت پرده‌ای او، به راز و نیاز می‌پردازی!
او یا توست. چرا تو با او نیستی؟

اگر می‌خواهی با او باشی، به همین مزرعه و گلشن روی زمین نظاره کن؛ این جاست جایگاه شکفتن آن دسته گل ابدیت.
آیا می‌دانی هوی و هوس پرستی تو و ستمکاری تو بر دیگران و بی‌اعتنایی ات به دستورات الهی، پایمال کردن این مزرعه و گلشن

است که دسته گل خندان تو، از همان جا سر بر خواهد زد؟
هر بامداد که از خوابِ شبانه برمی‌خیزی، به سوی خدای بزرگ -
که در همه جا حاضر است - دست بلند کن و بگو:

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ^۱

بار پروردگارا! آن جمال دلربای با عظمت و آن سیمای محبوب را
به ما نشان بده.

اگر می‌گویی: از کجا بدانم محبوب ابدی من چهره زیبای خود را به
من نشان داده است؟ ... پاسخ این سؤال را از کردار و گفتار روزانه خود
بپرس!

اگر دیدی گفتار و کردار تو، مطابق دستورات الهی و وجدان پاک
صورت می‌گیرد، بدان که آن محبوب زیبای ابدیت، در نهان‌خانه دل تو
گام گذاشته است و تو کسی هستی که اگر دولت آن رهبر عادل الهی
امروز فرا برسد، شایسته زندگی در زیر پرچم الهی آن یگانه پیشوای
بشریت می‌باشی: آری، این است امید و انتظار.

برگردیم و دیگر بار سؤال: «بشر به کجا می‌رود» را مطرح نماییم.
اگر بخواهیم به پاسخ حقیقی این سؤال برسیم، نخستین قضیه‌ای
که با آن رویاروی خواهیم شد، این است: بشر امروزی اغلب نمی‌داند
به کجا می‌رود و چون هدف کلی برای زندگی خود مشخص ننموده
است، از این رو امید و انتظاری هم برای آینده درخشان ندارد. دلیل

۱- مفاتیح الجنان، فرازی از دعای عهد.

این مدعا، برای مردم آگاه بسیار روشن است؛ اگر چنین هدف کلی را برای آینده خود در نظر می‌داشت، لزوماً آن را توصیف و تعریف می‌کرد و برای وصول به آن هدف، نظم و انضباط و راه‌هایی را به کار می‌بست، ولی چنین تکاپویی هرگز از افراد بشر که در مدیریت‌های حقوقی و سیاسی و فرهنگی معمولی زندگی می‌کنند، مشاهده نشده است.

البته این سخن به آن معنی نیست که بشر در گذرگاه خود، نسبت به آینده بی‌خیال است، یا هیچ اطلاعی درباره آن ندارد و هیچ تصمیم و کاری برای زندگی آینده از او دیده نمی‌شود، زیرا بدیهی است که بشر برای ادامه حیات خود در دنیا - که آینده را دامنه جبری دیروز و امروز خود می‌بیند - تلاش می‌نماید، ولی متأسفانه این تلاش اغلب برای تأمین گسترش و تعمیق زندگی مادی و تجملات آن در آینده و فراگیر ساختن موجودیت مادی خود برای زمان‌های نزدیک و دور می‌باشد، نه برای تکامل و رشد مغزی و روانی و روحی در آینده.

واقعیت‌های جاری و ساری چنین نشان می‌دهد: هر جامعه‌ای برای آینده نسل نژاد و اقلیم خود، در به دست آوردن نیرومندترین وسایل نفع و لذت و سلطه‌گری تلاش می‌کند، نه برای تکامل آن نسل و نژاد از نظر اصول والای انسانی، چه رسد به این که ترقی و تکامل انسانی بشر را منظور بدارد! خلاصه پاسخ ما به سؤال مزبور، به دو طرز تفکر و عمل خارجی بشری مربوط است که می‌خواهد یکی از آن دو را برای خود انتخاب کند. سودپرستی و لذت‌جویی و خودکامگی، یکی از آن دو نوع تفکر است. بدیهی است که این روش به فساد و تباهی او

می‌انجامد، همان‌گونه که در دوران معاصر خود می‌بینیم: آیا فسادِ بالاتر از «بیگانگی از خود^۱ و دیگران» تصور می‌شود؟

آیا فسادِ بالاتر از سودپرستی که به خون‌ریزی‌های شرم‌آور منتهی شده است، امکان‌پذیر می‌باشد؟! آیا تباهی‌ای بدتر از مسخ شدن انسان و مبدل شدن او به دندان‌های ناآگاه ماشین، وجود دارد؟! اگر کسی با مشاهده این نتایج فاسد و تباہ‌کننده، باز بگوید: بشر با همین وضع به سوی ترقی و تکامل انسانی می‌رود! یا نمی‌فهمد چه می‌گوید، یا اثر تخدیر و مستی در او، به اندازه‌ای شدید است که فهم و تعقل او را مختل ساخته است و یا این که غرض‌ورزی می‌نماید.

چگونگی تفکر و عمل خارجی دوم، بر اصول و مبانی انسانیت یا ارزش‌های والای آن استوار است. این روش، به نجات بشریت از تیرگی‌ها و بینوایی‌ها و انواع فساد و تباهی امید دارد. انسان‌هایی که این امید را دارند، افق آینده بشریت را روشن دیده، معتقدند: سرانجام روزی فرا می‌رسد که عقل‌ها و وجدان‌های بشری در مسیر حقیقی خود به فعالیت می‌پردازند و با واقعیات ناب رویاروی می‌شوند و طعم عدالت و آزادی و حق‌گرایی را واقعاً می‌چشند. ایتان تفکرات خوب و سازنده و اعمال نیکوی خود را در دوران‌های پیش از روزگار سعادت - که آن را انتظار می‌کشند - مقدمه‌ای برای تحقق یافتن چنان

۱- از خود بیگانگی (نوع منفی) = فقدان خود یا بعضی از عناصر خود که موجب شکست آدمی در زندگی می‌باشد، نظیر: جهل و ناآشنایی با خود، خودباختگی (خود را در دیگران دیدن)، انکار خود، زیستن با «خود مجازی» به جای «خود حقیقی» و ...

به عبارت دیگر: شستشو شدن «خود» یا «من حقیقی» انسان، و زندگی کردن با «خود» یا «من» ساخته‌شده به وسیله اربابان زر و زور.

روزگاری می‌دانند که دیگر بار فروغ ربانی روی زمین را فرا می‌گیرد و آرمان‌های اعلای انبیاء علیهم‌السلام و حکمای راستین تحقق پیدا می‌کند. اینان به خاطر تصفیة درون و تخلق به اخلاق الله، دوران حیات خود را در سایه همان حقیقتی سپری می‌نمایند که امیدش را دارند و انتظارش را می‌کشند. متن کلی دین الهی که از نوح و ابراهیم علیهم‌السلام تا محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بشریت ابلاغ شده است، با صراحت یا با اشاره و تلویحاً خبر از درخشش فروغ مزبور در روی زمین می‌دهد. آیات قرآنی در مواردی متعدد، خبر از آینده‌ای روشن برای جوامع بشری می‌دهد و می‌گوید: سرانجام روزگار عدل و داد و تحقق حیثیت و کرامت انسانی فرا خواهد رسید، از آن جمله:

۱- وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.^۱

و ما اراده کرده‌ایم تا بر کسانی که در روی زمین بینوا شده‌اند، احسان نماییم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار بدهیم.

۲- أَنْ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۲

بندگان صالح من هستند که زمین را به ارث خواهند برد.

منابع حدیثی

منابع حدیثی درباره ظهور دولت حقّه به امامت کبرای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - چه در مأخذهای شیعه و چه در مأخذهای اهل سنت، فوق تواتر است، یعنی: این احادیث به اندازه‌ای فراوان است که محال است چنین احادیثی از پیامبر اکرم و دیگر حجّت‌های الهی صادر نشده باشد. در این خصوص، می‌توان به گفتار عبدالرحمن بن خلدون مراجعه کرد:

الْفَصْلُ الثَّانِي وَالْخَمْسُونَ فِي أَمْرِ الْفَاتِمِيِّ وَمَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي شَأْنِهِ وَكَشْفِ الْغِطَاءِ عَنْ ذَلِكَ - إِعْلَمُ أَنَّ فِي الْمَشْهُورِ بَيْنَ الْكَافَّةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى مَمَرِ الْأَعْصَارِ إِنَّهُ لَا بُدَّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ ظُهُورِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُؤَيِّدُ الدِّينَ وَ يُظْهِرُ الْعَدْلَ وَ يَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ يَسْتَوِلِي عَلَى الْمَمَالِكِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ يُسَمَّى بِالْمَهْدِيِّ^۱

فصل پنجاه و دو، در امر فاطمی و آن چه که مردم درباره او معتقدند، و برداشتن پرده از روی این امر. بدان که مشهور میان عموم

۱- مقدمه، الجزء الاول من كتاب العبر و ديوان المبتداء و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر، ابن خلدون، انتشارات المكتبة التجارية، مصر / ۲۱۱.

مسلمین در گذرگاه دوران‌های تاریخ این است که گریزی از ظهور مردی در آخرالزمان از اهل بیت پیامبر اکرم نیست (ظهور چنین پیشوایی الهی حتمی است). او دین را تأیید می‌کند و عدالت را آشکار می‌سازد و گسترش می‌دهد و مسلمانان از او پیروی می‌کنند و بر همه کشورهای اسلامی مسلط می‌شود و مهدی نام اوست.

ابن‌خلدون، با این اعتراف بسیار صریح، مسائلی را بر خلاف این اجماع و اتفاق نظر همه علماء و ارباب حدیث مطرح می‌نماید. ما اگر درست تحلیل کنیم، خواهیم دید نوع تفکر ابن‌خلدون در چنین مسئله قطعی، از همان منطق توجیهی سرچشمه می‌گیرد که او درباره خاندان عصمت داشته است.

به هر حال، بنا به تحقیق و تتبع بسیار ارزشمند آیه‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی در کتاب پر محتوای «منتخب‌الاثار فی الامام الثانی عشر»، تعداد احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام متجاوز از صدها حدیث است. ما در این جا، عناوین و تعداد احادیثی را که ایشان در این کتاب آورده‌اند، مطرح می‌نماییم. مطالعه کنندگان محترم می‌توانند برای تحصیل اطلاع کامل، به کتاب یادشده و باب‌های زیر مراجعه فرمایند:

فصل اول - باب اول، در احادیثی که دلالت می‌کنند به این که امامان دوازده نفرند: ۲۷۱ حدیث.

باب دوم، عدد امامان مطابق تعداد نقبای بنی‌اسرائیل است: ۴۰ حدیث.

باب سوم، ائمه دوازده نفر و اولین آن امامان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و حضرت مهدی علیه السلام یکی از آنان است: ۱۳۳ حدیث.

باب چهارم، ائمه دوازده نفر و اول آنان علی علیه السلام و آخر آنان حضرت مهدی علیه السلام است: ۹۱ حدیث.

باب پنجم، دوازده نفر بودن ائمه که آخر آنان حضرت مهدی علیه السلام است: ۹۴ حدیث.

باب ششم، ائمه دوازده نفرند و نه نفر آنان اولاد امام حسین علیه السلام هستند و در بعضی از آنها تصریح شده است که حضرت مهدی علیه السلام از جمله آنان است: ۱۲۰ حدیث.

باب هفتم، ائمه دوازده نفرند و نه نفر از آنها از اولاد امام حسین علیه السلام و امام نهم از آنان، قائم و مهدی آنان می باشد: ۱۰۷ حدیث.
باب هشتم، امامان دوازده نفر تعیین شده و نامهای آنان مشخص است: ۵۰ حدیث.

فصل دوم- درباره احادیثی که ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نامها و اوصاف و خواص و شمایل و بشارت به او را مطرح می نمایند:
باب اول، ظهور و خروج آن حضرت: ۶۵۷ حدیث.
باب دوم، حضرت مهدی علیه السلام از عترت و اهل بیت و نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است: ۳۸۹ حدیث.

باب سوم، نام و کنیه آن حضرت، نام و کنیه پیامبر اکرم است: ۴۸ حدیث.
باب چهارم، شمایل آن حضرت: ۲۱ حدیث.
باب پنجم، آن حضرت از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام است: ۲۱۴ حدیث.
باب ششم، آن حضرت از اولاد فاطمه علیه السلام است: ۱۹۲ حدیث.
باب هفتم، آن حضرت از اولاد سبطین (امام حسن و امام حسین علیه السلام) است: ۱۰۷ حدیث.

باب هشتم، آن حضرت از فرزندان امام حسین علیه السلام است: ۱۸۵ حدیث.
باب نهم، آن حضرت از ائمه نه گانه از اولاد امام حسین علیه السلام است: ۱۶۰ حدیث.
باب دهم، او نهمین از اولاد امام حسین علیه السلام است: ۱۴۸ حدیث.
باب یازدهم، او از اولاد علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام است:
۱۸۵ حدیث.

باب دوازدهم، او هفتمین فرزند از اولاد امام محمد باقر علیه السلام است: ۱۰۳ حدیث.
باب سیزدهم، او از اولاد امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام است: ۱۰۳ حدیث.
باب چهاردهم، او ششمین فرزند از اولاد امام صادق علیه السلام است: ۹۹ حدیث.
باب پانزدهم، او از نسل حضرت موسی بن جعفر امام هفتم است: ۱۰۱ حدیث.
باب شانزدهم، او پنجمین فرزند از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
امام هفتم است: ۹۸ حدیث.

باب هفدهم، او چهارمین فرزند از اولاد امام علی بن موسی
الرضا علیه السلام است: ۹۵ حدیث.

باب هجدهم، او سومین فرزند از اولاد امام محمد بن علی الرضا علیه السلام
است: ۶۰ حدیث.

باب نوزدهم، او از اولاد امام علی بن محمد بن علی بن موسی
الرضا علیه السلام است: ۹۰ حدیث.

باب بیستم، او جانشین جانشین امام علی النقی و فرزند ابو محمد
الحسن علیه السلام است: ۱۴۶ حدیث.

باب بیست و یکم، نام پدر او حسن علیه السلام است: ۱۴۷ حدیث.

باب بیست و دوم، او فرزند سرور کنیزان و بهترین آنان است: ۹ حدیث.

باب بیست و سوم، هنگامی که سه اسم پشت سر هم آمدند (محمد،

علی و حسن)، چهارم آنان حضرت قائم علیه السلام است: ۲ حدیث.
باب بیست و چهارم، او دوازدهمین و خاتم امامان است: ۱۳۶ حدیث.
باب بیست و پنجم، اوست که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد، بعد از آن که با ظلم و جور پر بوده است: ۱۲۳ حدیث.
باب بیست و ششم، برای او دو غیبت است که یکی از دیگری کوتاه‌تر است: ۱۰ حدیث.
باب بیست و هفتم، برای او غیبت طولانی است تا آن‌گاه که خدا اجازه خروج او را بدهد: ۹۱ حدیث.
باب بیست و هشتم، علت غیبت آن حضرت: ۷ حدیث.
باب بیست و نهم، در برخی از فواید وجود آن حضرت و بهره‌مند بودن مردم از او در دوران غیبت و تصرف او در امور: ۷ حدیث.
باب سی‌ام، او دارای عمر طولانی است: ۳۱۸ حدیث.
باب سی‌ویکم، او چهره جوان دارد و با مرور سالیان پیر نمی‌شود: ۸ حدیث.
باب سی و دوم، ولادت آن حضرت مخفی بوده است: ۱۴ حدیث.
باب سی و سوم، بیعت هیچ‌کس در گردن او نیست: ۱۰ حدیث.
باب سی و چهارم، او دشمنان خدا را می‌کشد و زمین را از شرک و هرگونه جرم و ظلم و سلطه جباران پاک می‌کند و برای تأویل می‌جنگد، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تنزیل قرآن جنگید: ۱۹ حدیث.
باب سی و پنجم، اوست که امر خدا را اعلان و دین او را اظهار می‌نماید. او با یاری خداوندی تأیید می‌شود، به وسیله فرشتگان الهی پیروز می‌شود، اسلام را بر روی زمین گسترش می‌دهد، بر آن مسلط می‌شود و خدا زمین را به وسیله او احیاء می‌کند، پس از آن که زمین

مرده باشد: ۴۷ حدیث.

باب سی و ششم، او مردم را به هدایت و قرآن و سنت برمی گرداند: ۱۵ حدیث.
باب سی و هفتم، او از دشمنان خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام انتقام می کشد: ۴ حدیث.
باب سی و هشتم، در آن حضرت سنت‌هایی از پیامبران است که از آن جمله غیبت است: ۲۳ حدیث.

باب سی و نهم، او با شمشیر قیام می کند و قیام او برای کسی که پیش از آن ایمان نیاورده است، سودی نمی بخشد: ۷ حدیث.

باب چهلم، همه مردم به او تسلیم می شوند: ۱ حدیث.

باب چهل و یکم، سیرت (رفتار) آن حضرت: ۳۰ حدیث.

باب چهل و دوم، زهد آن حضرت: ۴ حدیث.

باب چهل و سوم، کمال عدالت و عدالت گستری و امنیت در حکومت او: ۷ حدیث.

باب چهل و چهارم، علم آن حضرت: ۵ حدیث.

باب چهل و پنجم، جود و سخای آن حضرت و کیفیت تقسیم مال: ۱۳ حدیث.

باب چهل و ششم، خداوند متعال برای اتمام حجت بر دشمنان، معجزات پیامبران را با دست او آشکار می کند و میراث‌های پیامبران با اوست: ۵ حدیث.

باب چهل و هفتم، آن حضرت ظهور نمی کند، مگر پس از امتحان شدید و قرار گرفتن مردم با ایمان در تنگی‌ها و بلاهای بزرگ: ۲۴ حدیث.

باب چهل و هشتم، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به او اقتدا می کند: ۸

حدیث.

باب چهل و نهم، صاحب پرچم او و آن چه که بر آن پرچم نوشته شده است: ۶ حدیث.

در کتاب منتخب الاثر، موضوعات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام از فصل سوم تا فصل دهم - که هر یک شامل ابوابی است - مطرح شده است و هر باب متشکل از احادیثی متعدد است:

فصل سوم-

باب اول، ۲۱۴ حدیث، باب دوم، ۹ حدیث، باب سوم، ۱۹ حدیث.

فصل چهارم-

باب اول، ۲۵ حدیث، باب دوم، ۲۷ حدیث، باب سوم، ۲۲ حدیث.

فصل پنجم-

باب اول، ۱۲ حدیث، باب دوم، ۱۳ حدیث.

فصل ششم-

باب اول، ۱۲ حدیث، باب دوم، ۳۷ حدیث، باب سوم، ۲۹ حدیث،

باب چهارم، ۲۷ حدیث، باب پنجم، ۲۳ حدیث، باب ششم، ۳۸ حدیث،

باب هفتم، ۱۲ حدیث، باب هشتم، ۷ حدیث، باب نهم، ۷ حدیث، باب

دهم، ۱۷ حدیث، باب یازدهم، ۱۱ حدیث.

فصل هفتم-

باب اول، ۱۲ حدیث، باب دوم، ۷ حدیث، باب سوم، ۱۰ حدیث،

باب چهارم، ۱۲ حدیث، باب پنجم، ۲۵ حدیث، باب ششم، ۲ حدیث،

باب هفتم، ۱۲۹ حدیث، باب هشتم، ۳۰ حدیث، باب نهم، ۶ حدیث،

باب دهم، ۲ حدیث، باب یازدهم، ۵ حدیث، باب دوازدهم، ۷ حدیث.

فصل هشتم-

باب اول، ۱۴ حدیث، باب دوم، ۴ حدیث.

فصل نهم-

باب اول، ۱۸ حدیث، باب دوم، ۴ حدیث، باب سوم، ۷ حدیث.

فصل دهم-

باب اول، ۹ حدیث، باب دوم، ۲۳ حدیث، باب سوم، ۵۴ حدیث،

باب چهارم، ۱۰ حدیث، باب پنجم، ۲۳ حدیث، باب ششم، ۶ حدیث،

باب هفتم، ۱۳ حدیث.

مدت حکومت الهی حضرت بقیة الله (عج)

مدت حکومت الهی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - در احادیث مختلف ذکر شده و آمده است. در روایات، مجموعاً چهار مدت ذکر شده است که به قرار زیر است:

هفت سال که معادل هفتاد سال معمولی است و در حقیقت هر یک سال از هفت سال، معادل ده سال می باشد. هم چنین، چهل سال، سه سال و ده سال.

البته مسلم است که روایات وارد شده در این باب، از جهت هایی متعدد باید مورد بررسی قرار بگیرد. آن چه که به عنوان با اهمیت ترین جهت ها برای تحقیق در این باب به نظر می رسد، موضوع کمی مدت این حکومت الهی است. یعنی این سؤال مطرح است: این مدت کم که فرض کنیم هفتاد سال باشد، آیا در جوامع انسانی می تواند علاوه بر جبران بی نوایی ها و تیره روزی های گذشته بشری - که در قرون و اعصار متمادی گریبان گیر او بوده است - آرمان ها و اهداف عالی را که بشر قرن ها در انتظارش نشسته بود، به وجود بیاورد؟ به این معنی که:

با توجه به تلفات غیر قابل توصیف حقوق و ارزش‌های انسانی در همه دوران‌ها، آیا می‌توان آسایش آرمانی هفتاد سال را، توجیه‌کننده حکمت خداوندی در تاریخ انسانی نمود یا نه؟

برای پاسخ به این سؤال، این حقیقت را باید در نظر بگیریم: فلسفه ظهور حضرت بقیة الله (عج) همانند فلسفه بعثت انبیاء و رسولان الهی علیهم السلام است؛ همان‌گونه که منظور از برانگیخته شدن انبیاء و رسولان الهی، ابلاغ دستورات خداوندی و نصب نمودن مشعل فروزان هدایت بر سر راه کاروانیان بشریت است. اما این که بشریت با چه کمیت و کیفیتی از آن ابلاغ و ارشاد و آن مشعل هدایت نتیجه‌گیری خواهد کرد و تا چه مدتی، به آگاهی و تعقل و فعالیت‌های وجدانی و اراده و تصمیم و اختیار خود مردم بستگی دارد.

خاتم رسولان محمد صلی الله علیه و آله نهایت تلاش خودش را در راه ابلاغ رسالت و ارشاد مردم صورت داد و به این وسیله حجت را از طرف خداوند اتمام فرمود، تا آن جا که برای هیچ کسی جای عذری باقی نماند. با این حال، این مردم هستند که باید عقل و وجدان خود را برای «گردیدن»^۱ در مسیر کمال راه بیندازند و به هدفِ اعلای حیات خود نایل شوند.

این را نیز می‌دانیم که طولانی یا کوتاه بودن مدت ابلاغ و اجرای رسالت، ضروری به اصل آن وارد نمی‌سازد. دوران رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بیست و سه سال بوده و در این مدت کم، مشعلی

۱- گردیدن (صیروت) = مقصود از گردیدن در عرفان اسلامی، تحوّل و دگرگونی به سوی کمال است.

فروزان دین جاودانی اسلام را آن حضرت در جوامع بشری نصب فرمود و رفت، در صورتی که برای انجام چنین کاری، بعضی از پیامبران دیگر، دو و بلکه سه برابر مدت مزبور به فعالیت رسالت پرداختند و گسترش و عمق نتیجه کار آن‌ها بسیار کم‌تر و با کیفیت محدودتر از نتیجه کار پیامبر اسلام بود.

اگر مدت رسالت حضرت نوح علیه السلام را در نظر بگیریم که چند صد سال بوده است و با این حال شعاع فعالیت آن حضرت اندک بوده، مسئله ما حل می‌شود.

حال، دوران امامت و حکومت الهی حضرت مهدی (عج) نیز چنین است که مقصود اصلی، ابلاغ رسالت انسانی الهی است، اگرچه در طی سالیان محدود باشد.

آری، مطابق منابع اسلامی، حکومت آن حضرت به صورت فراگیر در همه جوامع اسلامی روی زمین بر پا می‌شود و عدل و داد و حق‌بینی و حق‌گرایی سراسر روی زمین را فرا می‌گیرد، در صورتی که در دوران‌های دیگر انبیاء و اوصیاء، چنین نبوده است، و اثر کار و فعالیت رسالت آن‌ها در همه جوامع بشری در روی زمین نمایان نشده است.

نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی دربارهٔ مهدی (عج)

پس به هر دوری ولّی قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
هر که را خوی نکو باشد، بزیست	هر کسی کاو شیشه دل باشد، شکست
پس امام حسی قائم آن ولیست	خواه از نسل عمر، خواه از علیست
مهدی و هادی وی است ای راه جو	هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چون نور است و خرد جبریل اوست	آن ولی کم از او قندیل اوست
وان که زین قندیل کم مشکوه ماست	نور را در مرتبت، ترتیب‌هاست

اصل ولایت و مهدی قائم علیه السلام

مولوی می‌گوید:

برای هر دوره از تاریخ بشری، ولّی وجود دارد. وجود این ولی، موجب آزمایش مردم است و این آزمایش تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت. در این آزمایش که به وسیلهٔ اولیاء خدا انجام خواهد گرفت، هر کس که دارای اخلاق نیکو و تواضع و حالت تسلیم به آن اولیاء باشد، نجات پیدا خواهد کرد. بر عکس، هر کسی که از سر

ضعف نفس نتواند وجود اولیاء خدا را تحمل کند، مانند شیشه خواهد شکست. پیشوای حق و قائم، همان ولی است، بدون این که نژادی در این باره تأثیر داشته باشد. خداوند متعال، ولایت را به افرادی از انسان عنایت خواهد فرمود، خواه از نسل عُمر باشد، خواه از نسل علی علیه السلام، اوست که از طرف خدا هدایت شده و هدایت کننده مردم می باشد. آن ولی خدا، مانند نور ابدی است، و خرد مانند جبرئیل پیام آور اوست. هم چنین، نسبت ولی پایین رتبه در مقابل ولی عالی مقام، مانند قندیل در مقابل آفتاب یا ماه است، و پایین تر از مرتبه قندیلی، مرتبه مشکات است.

در این چند بیت، جلال الدین محمد مولوی به دو موضوع مهم از عقاید اسلامی اشاره می کند. در تفسیر ابیات مزبور، اختلاف های زیادی میان مفسرین مثنوی دیده می شود. این اختلاف ها از عقاید مذهبی ناشی می شود که جلال الدین را به آن ها منسوب می سازند و ما درباره ولایت و موضوع مهدی علیه السلام به صورت خلاصه به آن اشاره خواهیم کرد:

اصل ولایت

علما و دانشمندان اسلامی در تفسیر معنای ولایت، مسائل فراوانی را مطرح می کنند.

۱- اگر مقصود مولوی از این سخن، تنها ولایت تکوینی وجودی باشد، امری کاملاً صحیح است، زیرا هر فرد از انسان بدون دخالت نژاد و نسب و دیگر خصوصیت های وجودی می تواند به مقام ولایت تکوینی عالی برسد. اما اگر مقصود، ولایت تکوینی تعیینی باشد، این سخن - چنان که در مباحث بعدی گفته خواهد شد - صحیح نیست، زیرا ولایت تعیینی اکتسابی نبوده، بلکه دامنۀ نبوت است و احتیاج به تعیین دارد.

نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی درباره مهدی (عج) ۷۵

در قرآن مجید، آیات زیر که ماده «ولایت» با مشتقات گوناگون در آن‌ها وارد شده است، مورد تفسیرهای مختلف قرار می‌گیرد:

بقره / آیات ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۶.

آل عمران / آیات ۲۸، ۶۸، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۷۵.

نساء / آیات ۳۳، ۴۵، ۷۵، ۱۱۵، ۸۹، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۴.

مائده / آیات ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۷.

انعام / آیات ۱۴، ۵۱، ۶۲، ۷۰، ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۲۹.

اعراف / آیات ۳، ۲۷، ۳۰، ۱۵۵، ۱۹۶.

انفال / آیات ۳۴، ۴۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵.

توبه / آیات ۲۳، ۵۱، ۷۱، ۷۴، ۱۱۶.

یونس / آیات ۳۰، ۶۲ - هود / آیات ۲۰، ۱۱۳.

یوسف / آیه ۱۰۱ - زمر / آیات ۱۱، ۱۶، ۳۷.

تحل / آیات ۶۳، ۷۶، ۱۰۰.

اسراء / آیات ۳۳، ۹۷، ۱۱۱.

کهف / آیات ۱۷، ۲۶، ۴۴، ۵۰.

مریم / آیات ۵، ۴۵، ۷۰.

حج / آیات ۴، ۱۳، ۷۸ - فرقان / آیه ۱۸.

نمل / آیه ۴۹ - عنکبوت / آیات ۲۲، ۴۱.

سجده / آیه ۴ - احزاب / آیات ۵، ۶، ۱۷، ۶۵.

سباء / آیه ۴۱ - زمر / آیه ۳.

فصلت / آیات ۳۱، ۳۴ - شوری / آیات ۸، ۹، ۲۸، ۳۱، ۴۴، ۴۶.

دخان / آیه ۴۱ - جاثیه / آیات ۱۰، ۱۹.

احقاف / آیه ۳۲ - محمد / آیات ۱۱، ۲۰.

فتح / آیه ۲۲ - حدید / آیه ۱۵.

مجادله / آیه ۱۴ - ممتحنه / آیات ۱، ۹، ۱۳.

جمعه / آیه ۶ - تحریم / آیات ۲، ۴.

قیامة / آیات ۳۴ و ۳۵.

ما در آیاتی که منابع آن‌ها را از نظر سوره و شماره آیه متذکر شدیم، مفاهیمی بسیار گوناگون برای ماده ولایت با دیگر مشتقاتش می‌بینیم. از جمله آیاتی که دلالت به ولایت تکوینی می‌کند، آیه‌ای از سوره احزاب است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ^۱

پیامبر به مؤمنین از خود آن‌ها سزاوارتر است.

با نظر به مورد آیه، معلوم می‌شود این اولویت، همان ولایت تکوینی است.

توضیح: ولایت انسان درباره خود، همان اختیار و مالکیت اوست درباره خودش و جای تردید نیست که صاحب اختیار انسان درباره خویشتن، همان شخصیت اوست. بدیهی است که اساس موجودیت انسان، همان شخصیت است. وقتی بپذیریم پیامبر عظیم‌الشان ﷺ این ولایت را درباره نفوس مردم با ایمان دارد، در حقیقت مانند این است که بگوییم: رابطه پیامبر یا مؤمنین، مانند رابطه شخصیت انسان با خود انسان است. فخر رازی در تفسیر این آیه تشبیه جالبی دارد:

👁️ نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی درباره مهدی (عج) ﴿٧٧﴾

اگر برای انسان وضعی پیش بیاید که لزوماً باید یکی از اعضای بدنش مثل یک پا را از بیماری یا ضرر حفظ کند و پای دیگر را از دست بدهد، اگر پای راستش را حفظ کرد و پای چپ را از دست داد، هیچ‌کس نمی‌تواند اعتراض کند که: چرا پای راستت را حفظ کردی؟ اما اگر یکی از دو عضو که باید از دست برود، شریف‌تر و حساس‌تر از دیگری باشد، هم از نظر عقل و هم از نظر شرع باید آن عضو اشرف را حفظ کند. مانند این که امر انسان مردّد شود میان حفظ مغز و حفظ پا؛ تردید نیست که باید سر حفظ شود.^۱

این تشبیه جالب می‌تواند توضیحی درباره ولایت تکوینی باشد که عظمت و برتری وجود پیامبر را نسبت به دیگران به خوبی اثبات می‌کند. همین برتری است که دلیل شایستگی تصرف پیامبر ﷺ در تمام افراد جامعه می‌باشد، چنان‌که مغز انسانی شایستگی هرگونه تصرف در اعضای مادی انسانی را دارا می‌باشد.

همین مطلب را مفسّر معروف شیخ اسماعیل حقی در تفسیر این آیه (آیه ۶، سوره احزاب) متذکر می‌شود:

اطلاق آیه می‌رساند پیامبر هر چه که به آن‌ها دستور دهد و خودشان به خلاف آن را بخواهند، باید فرمان پیامبر را اطاعت کنند، زیرا او (پیامبر) به نفوس آن‌ها سزاوارتر از خودشان می‌باشد.

این نویسنده، سپس در سه بیت، دوستی دیگران را به صورت زیر استشهد می‌کند:

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۵ / ۱۹۴، تفسیر سوره احزاب ۲ آیه ۶.

در دو عالم غیب و ظاهر اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی اصل باید کرد و بس فرع را بهر چه دارد دوست کس؟
اصل داری، فرع گوهرگز مباش تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش^۱

طبری در تفسیر آیه مزبور چنین می‌گوید:

خداوند می‌فرماید: پیامبر به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است.
[یعنی:] هر چه بخواهد درباره آن‌ها حکم کند، جایز است.

او سپس از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گوید:

پیامبر فرموده است: هیچ مؤمنی نیست، مگر این که من
سزاوارترین مردم به او هستم؛ خواه در دنیا و خواه در آخرت.^۲

شبهه همین معنا را مفسر و محقق بزرگ طبرسی می‌گوید:

یعنی: پیامبر از خود انسان به انسان سزاوارتر است.^۳

کوتاه سخن این‌که: آیه مزبور از نظر مفسرین، ولایت تکوینی را
اثبات می‌کند. این اثبات از نظر عمومیتی است که در این آیه وجود
دارد؛ بدین معنا که: آیه هم اولویت حکم و راهنمایی تشریحی را بیان
می‌کند و هم اولویت تکوینی را نشان می‌دهد، خصوصاً با نظر به مورد
آیه که درباره ولایت تکوینی است.

۱- روح البیان، ج ۷ / ۱۲۸، تفسیر آیه ۶ سوره احزاب.

۲- جامع البیان عن تعریف آی القرآن، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، ج ۲۱ / ۱۲۲، تفسیر آیه
۶ سوره احزاب.

۳- مجمع البیان، ابو جعفر طبرسی، ج ۸ / ۳۳۸، تفسیر همان آیه.

ولایت تکوینی و ارتباط ولی با خدا

این اصل که افرادی از انسان‌ها حایز مقام ولایت هستند، ناشی از تقرب شخص «ولی» به خداست که دیگران ندارند. برای تحقیق بیش‌تر درباره ولایت تکوینی و دانستن این‌که عالی‌ترین مقامی است که به یک فرد داده می‌شود، می‌توانیم مسئله آفرینش «خلیفة الله» در روی زمین را نیز مورد بررسی قرار بدهیم، زیرا موضوع خلیفة الله به مثابه یک حقیقت تکوینی است که می‌تواند در هدف آفرینش دخالت داشته باشد. پس در حقیقت، خلیفة الله از نظر تکوینی در افراد انسانی اثر دارد، خواه از نظر علت به معنای عمومی آن و خواه از نظر غایتی که انسان‌ها باید رسیدن به آن را در نظر گرفته، راه تکامل را در پیش بگیرند.

ولایت تکوینی؛ کسبی یا حقیقتی موهبتی؟!

برای توضیح این مسئله ناگزیریم ولایت تکوینی را به دو نوع مهم تقسیم کنیم:

۱- ولایت تکوینی وجودی

مقصود از ولایت تکوینی وجودی، آن است که: فرد انسانی هر اندازه در راه تکامل جلوتر برود و هر اندازه به رشد شخصیت بیش‌تری نایل شود و قیافه الهی او بیش‌تر نمایان گردد، تقرب او به خدا بیش‌تر می‌شود و در نتیجه قدرت تصرف و نظارت او در انسان‌ها به عنوان نماینده الهی - به معنای عمومی - بیش‌تر خواهد شد.

این نوع ولایت که ما آن را ولایت تکوینی وجودی اصطلاح کردیم،

اکتسابی است و آیات و روایاتی که برای انسان‌های با ایمان اثبات ولایت می‌کند، به همین معناست. اینان در حقیقت، اولیاء خدا هستند. این ولایت مختص هیچ نژاد و نَسَبی نیست، همان‌گونه که رنگ و شکل و دیگر خصوصیت‌های طبیعی، کوچک‌ترین دخالتی در این ولایت ندارد، بلکه به این مربوط است که چه اندازه یک انسان توانسته باشد از عقل سلیم و وجدان و شعاع الهی که در نهاد اوست، بهره‌برداری نموده، شخصیت خود را به ثمر برساند. اگرچه مقصود مولوی «نسل» باشد که می‌گوید:

پس امام حیّ قائم آن ولیست خواه از نسل عمر، خواه از علیست

این نوع ولایت، از نظر مدارک اسلامی قابل پذیرش است، بلکه چنان‌که دیدیم، منابع اسلامی این‌گونه اشخاص را اولیاء خدا می‌نامد. بنابراین، اگر مقصود جلال‌الدین محمد مولوی از «امام حیّ قائم»، اصطلاح خاصی باشد که در عقاید اسلامی مطرح است و او را به عنوان شخصیت تعیین شده الهی می‌پذیرند، موضوع صحیح نمی‌باشد. برای توضیح این مطلب، نوع دوم، یعنی: ولایت تکوینی تعیینی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- ولایت تکوینی تعیینی

این نوع ولایت تکوینی، با نظر به مدارک اسلامی، اکتسابی نمی‌باشد، بلکه مطابق مصالحی که پشت پرده است و تنها خداوند متعال به آن‌ها دانا است، تنها اشخاص معینی این مقام والا را حیازت می‌کنند؛ این ولایت در انحصار پیامبران عظام و جانشینان آن‌ها قرار

دارد. این ولایت از دو آیه شریفه در قرآن مجید استفاده می‌شود:

۱- ... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ...^۱

خداوند می‌داند رسالت خود را کجا (در چه موردی) قرار بدهد.

۲- ... وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتِبِي مَنِ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ...^۲

ولی خداوند از پیامبرانش، هر کسی را که بخواهد، برمی‌گزیند.

در روایات هر دو گروه مهم اسلامی؛ شیعه و اهل سنت روایت زیر

نقل شده است:

الخلفاء من بعدی اثني عشر، كلهم من قریش^۳

جانشینان من پس از من، دوازده نفرند و همه آنها از قریش
می‌باشند.

این روایت که با عباراتی گوناگون نقل شده است، می‌تواند ولایت

تکوینی تعیینی را به روشنی اثبات کند.

اگر بخواهیم این دوازده نفر را با کسانی تطبیق کنیم که در صدد

ولایت امر برآمده‌اند، به غیر از پیشوایان جهان تشیع قابل تطبیق

۱- انعام / آیه ۱۲۴. ۲- آل عمران / آیه ۱۸۹.

۳- بخاری در صحیح چاپ مصر ج ۴ / ۱۷۵ به جای خلیفه، «امیر» نقل کرده است.

صحیح ترمذی ج ۲ / ۴۵ چاپ هند، یا لفظ «امیر» و صحیح مسلم ج ۲ / ۱۹۱ چاپ مصر با لفظ خلیفه. صحیح مسلم در کتاب «امارت» با کلمه «مرد». باز در همین باب با لفظ خلیفه. صحیح ابی‌داود ج ۲ / ۲۰۸ چاپ مصر با لفظ خلیفه. تاریخ بغداد ج ۲ / ۱۲۶ چاپ سال ۱۳۴۹ و مستند احمدبن حنبل با لفظ خلیفه. احمدبن حنبل مسئله خلفای دوازده‌گانه را با سی و چهار سند از جابر بن عبدالله نقل کرده است. مستدرک صحیحین ج ۲ / ۶۱۸ با کلمه خلیفه. با نظر به فراوانی روایات در این موضوع، می‌توان گفت: روایات متواتر است.

نخواهد بود، زیرا تعداد هیچ‌یک از سلسله‌های دیگر متصدیان خلافت با این عدد قابل تطبیق نمی‌باشد.

پس روایت یادشده، تنها دوازده نفر اولیاء الله تعیینی را می‌گوید که به پیشوایان جهان تشیع منطبق می‌باشد. ممکن است گفته شود: این چه خصوصیتی است که خداوند به بعضی از افراد عطا کرده و آن‌ها را برای ولایت تکوینی تعیینی انتخاب می‌کند؟ می‌گوییم: از نظر اسلامی، چنان‌که انتخاب پیامبران عظام با تعیین خداوندی بوده است، هم‌چنین ولایت که دامنه پیامبری است، امری الهی خواهد بود. اما از نظر فلسفی، باز نمی‌توان تردید کرد که خداوند به خاطر علل پنهانی که ما نمی‌دانیم، خصوصیات را به بعضی از افراد انسانی ارزانی می‌دارد که به وسیله آن خصوصیات، دارای ولایت تکوینی می‌شوند؛ همان‌گونه که درباره چند نفر به صراحت می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ^۱

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه جهان‌ها برگزید.

این برگزیدن هرگز بدون حکمت واقعی نمی‌باشد. از این‌رو، این اعتراض صحیح نیست که خداوند چرا میان انسان‌ها تفاوت گذاشته و بعضی از آن‌ها را بر دیگران ترجیح داده است! زیرا همان‌گونه که در مباحث جبر و اختیار گفته‌ایم: این خصوصیت، به منزله سرمایه‌ای غیر اختیاری است که خداوند به آنان عطا فرموده است، اما به ثمر

رساندن این سرمایه کاملاً به اختیار آنها می‌باشد. آنان از این جهت که دارای سرمایه کلانی از شخصیت هستند، نسبت به دیگر مردم، برتری اختیاری ندارند، بلکه با به کار انداختن آن سرمایه در زندگی می‌توانند مقام والای شخصیت را حیازت کنند.

همان‌گونه که در بعضی از نیایش‌ها می‌خوانیم: چون خداوند می‌دانست پیشوایان راه توحید (ائمہ علیہ السلام) در دنیا مطابق دستورات او عمل کرده، از مزخرفات و هوی و هوس‌های حیوانی برکنار خواهند بود و با اختیار کامل در پیشبرد شخصیت خود خواهند کوشید، بنابراین آن‌ها را با نشانه معصومیت آفرید.

خلاصه: با نظر به منابع معتبر اسلامی و با نظر به تأیید عقلی، ولایت تکوینی تعیینی در میان بندگان خدا وجود دارد و این نوع از ولایت برای همه کس امکان‌پذیر نیست.

اما با ولایت تکوینی وجودی، انسان می‌تواند به عالی‌ترین مقام ولایت برسد و یکی از اولیاء مقرب درگاه خداوند باشد.

حتی بنا بر بعضی از روایات که در گذشته نقل کردیم، ممکن است بعضی از اولیاء خدا مورد غبطه بعضی از پیامبران رسمی باشند. در روایتی آمده است:

برای خداوند بندگان وجود دارد که پیامبران به آن‌ها غبطه می‌خورند.

کوتاه سخن این‌که: منصب نبوت و امامت تعیینی بوده، از نوع ولایت تکوینی وجودی نمی‌باشد. علت روشنی که برای این مسئله

می‌توان بیان کرد، این است: اگر ولایت انبیا و جانشینان آنان تعیینی نبود و این دو منصب از مقولهٔ پدیده‌های عمومی بود که برای هر کس وصول به آن مقام امکان‌پذیر باشد:

اولاً، خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد اشکال قرار می‌گرفت.

ثانیاً، هر کسی که به مقام تقرب می‌رسید، می‌توانست ادعای پیامبری یا امامت کند، با این‌که می‌بینیم در میان پیامبران عظام، دوره‌هایی طولانی فاصله می‌افتاد. بدون تردید، نمی‌توان گفت: همهٔ مردم دوران‌های یادشده، زشت‌سیرت و تبه‌کار بوده و هیچ‌کس گرایش حقیقی به خدا نداشته است! در صورتی که آن مردان بزرگ، نمی‌توانستند ادعای منصب مخصوص نبوت و امامت داشته باشند.

آری، اگر نبوت و امامت، ضابطه و ملاک مشخصی نداشت، مردم هرگز نمی‌توانستند راهنمای واقعی خود را تشخیص بدهند. به اضافهٔ این‌که پس از اسلام، صدها و یا هزاران اولیاء خدا ظهور کرده و به مقام شامخ عرفان مثبت رسیده‌اند، ولی هیچ‌یک از آنان ادعای نبوت یا امامت نکرده‌اند و اگر نیز چنین ادعایی می‌کردند، پذیرفته نمی‌شد و مورد قبول واقع نمی‌گردید.

چگونگی تأثیر ولایت تکوینی

مسئلهٔ چگونگی تأثیر انسان‌هایی که دارای ولایت تکوینی هستند در انسان‌ها و دیگر موجودات را، ابن سینا در بخش‌های پایانی اشارات به شکلی بسیار عالی بیان کرده است. مضمون آن مطلب چنین است: هنگامی که یک انسان با تزکیه و تأدیب نفس، روح خود را صیقلی

﴿ نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی درباره مهدی (عج) ﴾ ۸۵

نمود، نیروی واقعی روحش به فعالیت می‌افتد و دامنه تصرف او در موجودات بیش‌تر و عمیق‌تر می‌شود. همان‌گونه که انسان هر اندازه دارای نیروی روانی بیش‌تری باشد، به کالبد جسمانی خود مسلط‌تر است، هم‌چنین با داشتن نیروی روانی عالی، می‌تواند در ذات اشیاء، مانند کالبد جسمانی خود تصرف کند و نظارت داشته باشد.

ابن سینا این مطلب را در جملات دیگری تأیید و قابل آزمایش معرفی نموده، می‌گوید:

اگر بشنوی یکی از اولیاء خدا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام داد، هرگز انکار مکن، زیرا سبب این‌گونه کارها همان است که متذکر شدیم: برای روح انسانی، نیروی شگرفی است که با بهره‌برداری از آن می‌تواند کارهای مخالف نموده‌های طبیعت به جای آورد.^۱

می‌توان گفت: هر اندازه انسان در تقویت روح خود بکوشد، در حقیقت، خود را به خدا نزدیک‌تر کرده، از اوصاف جلال و جمال خداوندی بهره‌مند می‌شود و هم‌چنین می‌تواند در زیربنای هستی نفوذ کرده، در روبنا تأثیراتی ایجاد کند؛ همان‌گونه که پیامبران عظام به عنوان معجزه انجام می‌دادند. نهایت امر، غیر از پیامبران، کسی نمی‌تواند در دستگاه هستی تصرف اعجازی داشته باشد.

ولایت تشریحی

در برابر ولایت تکوینی، نوعی از ولایت وجود دارد که آن را ولایت تشریحی می‌گویند و آن عبارت است از: سلطه یک انسان به انسان یا

۱- الاشارات والتشبهات، ج ۳ / نمط نهم.

به انسان‌های دیگر، از نظر راهنمایی در قانون. این ولایت، در قرآن مجید در آیات متعددی مطرح شده است. آن چه که در اسلام به عنوان یک واحد عقیدتی در این باره وجود دارد، این است: ولایت تشریحی نیز مانند ولایت تکوینی تعیینی، [منحصر و] مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و قوانین اسلام به وسیله آن بزرگوار بیان شده است و پس از آن حضرت، تنها ائمه علیهم السلام یا صحابه در روش اهل سنت، می‌توانند تفسیرکننده آن قوانین باشند. در حقیقت، ائمه علیهم السلام یا صحابه، مربیان و معلمان هستند نه قانون‌گزاران. در جوامع دیگر نیز دو نوع ولایت تشریحی دیده می‌شود: الف، ولایت تشریحی در حقوق پیرو.^۱ ب، ولایت تشریحی در حقوق پیشرو.^۲

ولایت تشریحی در حقوق پیرو به عهده خود مردم است، به این معنا که: وقتی مردم خود نسبت به یک موضوعی راضی شدند و سیره و عادت خود را بر آن بنا نهادند، کم‌کم و یا استحکام، تبعیت از آن موضوع، صورت قانونی به خود می‌گیرد. این، همان حقوق پیرو است که امروزه گروهی از کشورهای غربی از آن تبعیت می‌کنند. معایب این

۱- منظور از حقوق پیرو این است که: انسان‌ها یا تکیه به تشخیص مصالح و مفاسد زندگی خود، قضایایی را [اغلب] به عنوان مواد حقوقی پذیرفته و آن را در قلمرو زندگی به اجرا درمی‌آورند و هیچ مقام و شخصیتی حق دخالت در سرنوشت حقوقی مردم جامعه ندارد. هم‌چنین است اقتصاد، سیاست، اخلاق، فرهنگ و ...

۲- حقوق پیشرو، تأمین‌کننده ابعاد حقوقی شایسته مردم به آن قسمت از اصول و قواعدی است که ارتقاء و تکامل هویت انسانی را، علاوه بر تنظیم حیات طبیعی آن، تضمین نماید. حیات طبیعی = حیاتی است که پدیده‌های معمولی زندگی طبیعی، آن را ارائه می‌دهد، مانند: احساس، حرکت، اراده، تفکر، تولد و تناسل، جلب عوامل لذت و دفع عوامل ضرر، تا آن جا که ممکن است.

قبیل حقوق فراوان است که ما تنها به یک نکته آن متذکر می‌شویم: افراد انسانی، چون همواره در صدد اشباع تمایلات مادی و حیوانی خود می‌باشند، بنابراین کارها و روابطی را که ایجاد می‌کنند، اغلب بر اساس همان تمایلات بنا نهاده می‌شود. از این رو، دیگر برای انسان‌ها در حقوقی که تنها امضای کارهای مردم است، تکاملی مطرح نخواهد بود! تنها نتیجه‌ای که عاید چنین اجتماعی می‌شود، یعنی خدمتی که حقوق پیرو انجام می‌دهد، این است که: مردم به حقوق یکدیگر تجاوز نکنند! البته مردم، نه مافوق مردم، زیرا افراد برتر و بالاتر از مردم همواره در جوامع به صورت فراوان پیدا می‌شوند و قانون را مانند تار عنکبوت می‌دانند که نمی‌تواند آنان را به زنجیر بکشد.

باری، ولایت تشریحی در حقوق پیشرو، آن حق مسلم است که برای قانون‌گزار یا قانون‌گزاران وجود دارد و آنان می‌توانند مطابق مصالح اجتماعی، قانون‌هایی را وضع کنند و آن‌ها را به سعادت اجتماعی‌شان نایل سازند. امروزه حقوق پیشرو در تمام بلوک شرقی^۱ و بعضی از کشورهای غربی مورد عمل و اجرا قرار می‌گیرد.

در قانون اسلام، چنان‌که گفتیم: حق قانون‌گذاری منحصر به پیامبر اسلام می‌باشد که تمام دستوراتش مستند به وحی است و برای هیچ‌کس حق اظهار نظر در اصل قانون وجود ندارد، جز از ناحیه «تفسیر» و «تأویل» و «تطبیق». آری، حقوق اسلام از نظر احکام اولی، پیشرو بوده و از نظر موضوعات و احکام ثانوی، پیرو می‌باشد. یعنی:

۱- منظور دهه ۵۰ خورشیدی و قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد.

تشخیص موضوعات به عهده خود افراد جامعه بوده و وضع احکام ثانویه به عهده فقها و قانون دان های بیدار آنها می باشد. به اصل مطلب برگردیم. جلال الدین می گوید:

پس به هر دوری ولّی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

این بیت، می تواند ناظر به مسئله ولایت تکوینی تعیینی باشد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

اللَّهُمَّ بَلِّیْ! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا،
وَإِمَّا خَائِفًا [خَافِيًا] مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.^۱

بلی، روی زمین از انسانی که با ارائه حجت برای خدا استقامت دارد (قیام کند)، خالی نمی ماند. یا در میان مردم ظاهر و مشهور است و یا در حال بیم و پنهان، تا حجت های خداوندی و دلایل روشن او باطل نشود.

قیام حجت و ولّی در همه دوران ها، برای آزمایش مردم و هدایت آنهاست:

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيٌّ عَنْ بَيِّنَةٍ^۲

تا هر کسی که هلاک می شود، این هلاکت او از روی بیّنه و دلیل باشد و هر کس به حیات واقعی می رسد، آن هم از روی بیّنه و دلیل باشد.

اما مولوی در بیت بعدی که می گوید:

۱- نهج البلاغه، کلمه قصار شماره ۱۴۷. ۲- انفال / آیه ۴۲.

پس امام حی قائم آن ولیست خواه از نسل عمر خواه از علیست

به نظر می‌رسد، اگر مقصود او تنها ولایت تکوینی وجودی باشد، کاملاً مطلبی صحیح است، زیرا هر فرد از انسان، بدون دخالت نژاد و نسب و دیگر خصوصیت‌های وجودی، می‌تواند به مقام ولایت تکوینی عالی برسد. اما اگر مقصود جلال‌الدین ولایت تکوینی تعیینی باشد، همان‌گونه که گفتیم: صحیح نیست، زیرا ولایت تعیینی اکتسابی نبوده و تنها دامنه نبوت است که احتیاج به تعیین دارد.

مهدی قائم عجل

مهدی و هادی وی است ای راه‌جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

باید گفت: اگر مقصود مولوی از «مهدی» و «هادی»، آن انسان الهی است که متصف به صفت هدایت است، یعنی هم خود او هدایت شده است و هم هدایت‌کننده مردم می‌باشد، باز با ولایت تکوینی وجودی سازگار است. یعنی همان‌گونه که گفتیم: خداوند متعال همواره اولیایی دارد که چه نهان باشند و چه آشکار، برای مردم حجت‌اند. اما اگر مقصود جلال‌الدین «مهدی شخصی» است که در اخبار و منابع همه فرقه‌های اسلامی وارد شده است، این مطلب صحیح نیست، زیرا در منابع اسلامی «مهدی قائم» یک شخص معین است که در زمانی خاص ظهور خواهد کرد و مانند خود پیامبر اسلام، با جوامع رفتار خواهد کرد.^۱

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، عبدالرحمن بن خلدون در کتاب

۱. بتگرید به: منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی.

معروفش (مقدمه) جمله زیر را به قلم آورده است:

إِعْلَمُ أَنَّ فِي الْمَشْهُورِ بَيْنَ الْكَافَّةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى مَمَرِ الْأَعْصَارِ
إِنَّهُ لَا بُدَّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ ظُهُورِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُؤَيِّدُ الدِّينَ وَ
يُظْهِرُ الْعَدْلَ وَ يَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ يَسْتَوِلِي عَلَى الْمَمَالِكِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ
يُسَمَّى بِالْمَهْدِيِّ^۱

بدان که مشهور میان عموم مسلمین در گذرگاه دوران‌های تاریخ
این است که گریزی از ظهور مردی در آخر الزمان از اهل بیت
پیامبر اکرم نیست (ظهور چنین پیشوایی الهی حتمی است). او
دین را تأیید می‌کند و عدالت را آشکار می‌سازد و گسترش می‌دهد
و مسلمانان از او پیروی می‌کنند و بر همه کشورهای اسلامی مسلط
می‌شود و مهدی نام اوست.

این مشخصات را که حضرت مهدی علیه السلام از اولاد پیامبر اسلام بوده و
از نسل علی علیه السلام است، در مدارک زیر می‌توان مطالعه کرد:

۱- اسعاف الراغبین، در حاشیه متن نور الابصار شبلنجی / ۱۳۴.

۲- الملاحم والفتن / ۱۹۴.

۳- منتخب كنز العمال، ج ۶ / ۴۳۲.

۴- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان. این اثر در اغلب ابوابی که

ترتیب داده شده، احادیث فراوانی را در مشخصات حضرت مهدی علیه السلام
نقل نموده است.

۵- تذكرة الخواص / ۳۷۷.

۱- مقدمه، الجزء الاول من كتاب العبر و ديوان المبتداء و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر،
ابن خلدون، انتشارات المكتبة التجارية، مصر / ۳۱۱.

نگاهی به دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی درباره مهدی (عج) ۹۱

۶- الصواعق المحرقة، در آیه ۱۲ از آیات.

۷- ینابیع المودة / ۴۶۹.

۸- الجامع الصغير، حدیث شماره ۹۲۴۴.

۹- عقد الدرر، در باب سوم.

۱۰- مستدرک صحیحین، ج ۴ / ۵۵۷.

۱۱- السیره الحلبیه، ج ۱ / ۲۲۷.

چنین گمان می‌رود که مدارک لازم برای اثبات این موضوع که مقصود از حضرت مهدی علیه السلام در منابع اسلامی، شخصی معین از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام می‌باشد، بیش از حد لازم و کافی وجود دارد. از این رو، ما به ذکر مدارک بیش‌تر نمی‌پردازیم.

جلال‌الدین محمد مولوی بلخی در دیوان شمس تبریزی، اشعاری دارد که شخصی بودن ولی آخرین را به نام مهدی علیه السلام به صراحت بیان می‌کند. این ابیات به قرار زیر است:

ای شاه شاهان جهان، الله مولانا علی

ای نور چشم عاشقان، الله مولانا علی

حمد است گفتن نام تو، ای نور فرخ نام تو

خورشید و مه هندوی تو، الله مولانا علی

خورشید مشرق خاوری در بندگی بسته کمر

ماهت غلام تیک پی، الله مولانا علی

خورشید باشد ذره‌ای از خاکدان کوی تو

دریای عمان شب‌نمی، الله مولانا علی

موسوی عمران در غمت بنشسته بد در کوه طور

داوود می خواندت زبور، الله مولانا علی

شاهم علی مرتضی، بعدش حسن نجم سما

خوانم حسین کربلا، الله مولانا علی

آن آدم آل عبا، دانم علی زین العباد

هم باقر و صادق گوا، الله مولانا علی

موسوی کاظم هفتمین باشد امام و رهنما

گویم علی موسی الرضا، الله مولانا علی

سوی تقی آی و نقی در مهر او عهدی بخوان

با عسگری رازی بگو، الله مولانا علی

مهدی سوار آخرین بر خصم بگشاید کمین

خارج رود زیر زمین، الله مولانا علی

تخم خوارج در جهان ناچیز و ناپیدا شود

آن شاه چون پیدا شود، الله مولانا علی

دیو و پری و اهرمن، اولاد آدم مرد و زن

دارند این سر در دهن، الله مولانا علی

اقرار کن، اظهار کن، مولای رومی این سخن

هر لحظه سر من لدن، الله مولانا علی

ای شمس تبریزی بیا بر ما مکن جور و جفا

رخ زا به مولانا نما، الله مولانا علی

تحقق ایده دولت جهانی با ظهور حضرت مهدی (عج)

این مسئله که همه اقوام و ملل و نژادهای نوع انسانی می‌توانند با حکومت واحد و قوانین مشترکی در این دنیا زندگی کنند و این یک آرمان بسیار عالی است، از دوران‌های قدیم به وسیله هوشیاران خردمند مطرح بوده است. انگیزه این تفکر، مشترکات عضلانی و مغزی و روانی در همه ابعاد است که در همه انسان‌ها دیده می‌شود. برای تحقق بخشیدن به این آرمان انسانی عالی، راه و روش‌هایی گوناگون از طرف اندیشمندان و مصلحین عالی‌مقام عرضه شده است. همه این عرضه‌کنندگان، در یک اصل با یکدیگر شریکند و آن اصل عبارت است از: ریشه‌کن کردن منبع جریان تنازع در بقاء که تاکنون نتیجه‌ای جز ایجاد اختلال در حیات انسان‌ها نداشته است. این جریان که بر مبنای قدرت محوری استوار شده است، هر طرحی را که برای تشکل و وحدت اقوام و ملل مطرح شود، نقش بر آب نموده است.

گروه اول می‌گویند: برای رسیدن به دولت جهانی، راهی جز تعمیم فرهنگ و تعلیم و تربیت برای رسیدن همه انسان‌ها به آن فرهنگ جهانی امکان‌ناپذیر است.

گروه دوم بر این باورند: تعمیم و مشترک ساختن همه کشورها در مواد طبیعی و اقتصادی از نظر تولید و توزیع و هر نوع بهره‌برداری از آن‌ها.

گروه سوم معتقدند: نخست باید قدرت‌ها را رام کرد و سپس مرزها را از بین برد؛ با این مبنا می‌توان بر اصول سیاسی متحد و وحدت اجرایی آن‌ها دست یافت.

گروه چهارم به مسائل حقوقی اهمیت داده، می‌گویند: با تحقیق و تصفیه و تنظیم همه انواع حقوق (مدنی، جزایی، تجاری، بین‌المللی، خصوصی و عمومی) می‌توان آماده پذیرش دولت جهانی شد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که حقوق بین‌المللی در دولت جهانی ممکن است مبتدل به همان حقوقی شود که در یک جامعه به جریان می‌افتد. این طرق متنوع و راه‌های دیگر برای امکان‌پذیر ساختن دولت جهانی، از دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده و عده‌ای از متفکران را قانع ساخته است. اشتباهی که در ارائه این طرح‌ها صورت گرفته، این است که معلول‌ها به جای علت‌ها قرار داده شده‌اند، زیرا اولاً هیچ یک از طرح‌های یادشده نمی‌تواند آن مانع کاملاً مزاحم و همیشگی پیوستن انسان به انسان را - که تنازع در بقاء و خودخواهی در شکل‌های گوناگون است - واقعاً برطرف سازد. اگر هم فرض شود که به وجود آمدن تعمیم‌های مذکور امکان‌پذیر باشد، اختلاف ملل در آینده‌ها و

برداشت پیشتازان آنان از جهان بینی‌ها و ارزش‌های انسانی بنا تحریک‌های جدی تنازع در بقاء، وحدت دولت جهانی را اگر هم به شکل تحمیلی صورت بگیرد، عملاً غیر ممکن خواهد ساخت. ثانیاً، تعمیم حقوق واحد - مثلاً برای همه جوامع - نتیجه‌ای را که می‌تواند در پی داشته باشد، بیش از نتایجی که در یک جامعه متشکل به وجود می‌آورد، نخواهد بود.

آن چه که تاکنون حقوق‌ها و مقررات رسمی برای جوامع نتیجه داده است، جز این نبوده که همزیستی اجباری برای امکان پذیر ساختن زندگی اجتماعی بوده است، نه برای وارد کردن انسان‌ها به قلمرو حیات منطقی انسانی که پیوستن دو انسان را به یکدیگر در یک وحدت عالی، مافوق احتیاج عادی و گسستن آن دو را از یکدیگر مافوق سود شخصی قرار بدهد. از این‌روست که گفته شده است: حقوق یک جامعه، متکفل تکامل همان جامعه نمی‌باشد. ما امروزه جوامع فراوانی را سراغ داریم که از حقوق واحد برخوردارند و با این حال تضاد اخلاقی و روحی آنان در حداکثر ممکن مشغول فعالیت است.

مثال روشن‌تر: به وجود آمدن سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر است که بسیاری از جوامع آن را امضاء کرده و پذیرفته‌اند، و هم‌چنین دیگر مؤسسه‌ها و مواد اخلاقی و حقوقی که با چهره‌های جهانی مطرح شده‌اند. با این حال، آن اتحاد مقدسی که موجب وحدت ملل شده باشد، بسیار دور از وضع فعلی جوامع است.

مثال دیگر: انتظار وحدت ملل، از راه تعمیم و مشترک ساختن

همه جوامع در تولید و توزیع امتیازات و مواد اقتصادی است. وحدتی که ممکن است از این تعمیم حاصل شود، اگر کوشش جدی و صمیمانه رهبران به نتیجه برسد و اجتماعات انسانی را به اجتماع زنبور عسل مبدل نسازد، بیش‌ترین کاری که خواهد کرد، ارتباطات انسان‌ها را در زندگی مادی توسعه خواهد داد که خود منشأ قابل توجهی برای تضادهای روحی و معنوی به معنای عمومی آن خواهد بود، زیرا از دیدگاه فلسفی - انسانی، فرو رفتن در ابعاد جسمانی محض مانند خور و خواب و خشم و شهوت، خود عامل تضاد معنوی است که به هیچ موقعیت تکاملی تحوّل نمی‌یابد. بدین‌سان، تعلیم و تربیت نیز برای پذیرش یک فرهنگ جهانی نمی‌تواند کاری صورت بدهد، زیرا هم‌اکنون مبانی و هدف‌های تعلیم و تربیت در کشورهای پیشرفته، تقریباً نوعی اتحاد فرهنگی تکنیک‌محوری به وجود آورده است، با این حال، فاصله میان آن جوامع و وحدت برای دولت جهانی، فاصله میان تمایلات غریزی و ایده‌آل‌های اعلای روحی است.

از همین جا روشن می‌شود که برداشتن مرزها و تعمیم اصول و نظام‌های سیاسی که جنبه معلول و روبنایی برای مسائل فراوان زیربنایی دارند، مانند اصلاح طبیعت خود بشر و پذیرش یک ایده‌آل کلی که نه تنها هنوز برای بشر امروزی حل و فصل نشده است، بلکه نمی‌خواهد تصوّرش را از ذهن خود خطور بدهد، نمی‌تواند به نتیجه مثبت و منطقی برسد.

دلیل این حقیقت که هر یک از راه و روش‌های اتحاد پیشنهاد شده، توانایی پیروز ساختن انسان‌ها را بر یک اتحاد مقدس فاقد

است، این است که: بشر هر چه باشد و از هر دیدگاه و قالب‌گیری که منظور شود، دارای هر دو عامل تضاد و اتحاد می‌باشد. عامل تضادش از امور مربوط به وراثت و عناصر روانی شخصیت و محیط به معنای عمومی ناشی می‌شود، و بالاتر از همه، خودخواهی و قدرت‌پرستی قدرتمندان است که بی‌تردید آنان را به طرز تفکرات ماکیاولی خواهد کشاند.

عامل اتحاد عبارت است از: ایده‌آلی که برای چند انسان مورد پذیرش قرار گرفته باشد.

این دو عامل و پدیده بسیط نیستند که مانند دو نمود فیزیکی مشخص از یکدیگر قابل تمایز باشند، زیرا عامل تضاد، از دو فرد بودن انسانی که آن دو را به عنوان دو موجود در عرصه هستی نشان می‌دهد، تا مغایرت‌های جسمانی و روانی، تا تضادهای کشنده که هر یک دیگری را مزاحم هستی خود می‌بینند، ادامه و استمرار دارد و بر عکس.

عامل اتحاد از اشتراک در نوع - که هر دو انسانند - و شباهت‌های ظاهری گرفته تا تشابه در تمایلات و احساسات و در درجهٔ اعلا، اتحاد در ایده‌آل است. هر یک از اتحادهایی که در انسان‌ها وجود دارد، تا زمانی که به اعماق روح آنان مربوط نباشد، به خاطر مجاورت با طبیعت تضادانگیز، رویدادهایی هستند که با شرایط عارضی به وجود می‌آیند و با عوامل دیگر از بین می‌روند و اگر هم جنبهٔ تداوم داشته باشند، نتیجه‌ای را که از وحدت واقعی انتظار می‌رود، به بار نخواهند آورد.

توضیح: ما هر اندازه به اعماق روانی انسان‌ها توجه می‌کنیم و هر چه عمیق‌تر پیش می‌رویم، چنان‌که مغایرت‌ها معنای عمیق‌تری به خود می‌گیرند، اتحادها نیز معنای عالی‌تری را نشان می‌دهند. به عنوان مثال: دوشادوش تفاوت دو انسان در موضوع احساس و اندیشه، اتحاد عمیق‌تری در درون آدمیان دیده می‌شود که واقعاً شگفت‌انگیز است. این اتحاد، از سازگار بودن عمیق‌ترین احساس دریافتی با منطق اندیشه‌ای یک فرد گرفته تا سازگاری میان میلیاردها افراد در احساسات و اندیشه‌های عمیق را شامل می‌شود. یک اندیشمند ریاضی که جز فرمول‌های قطعی در جهان بینی، چیزی را برای خود مطرح نمی‌سازد و جهان هستی برای او چیزی جز قیافه ریاضی نشان نمی‌دهد، وحدت عمیقی میان خواسته و تکاپوی خود با یک نقاش چیره‌دست درمی‌یابد که قابل توصیف نیست.

این جا است که: $1+1=1$ و $1+1+1=1$ و $1+1+1+1+1=1$ می‌شود.

شاید بعضی از ساده‌لوحان چنین گمان کنند که به دست آوردن این درجه از وحدت میان ملل به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست، زیرا تحلیل روانی دو انسان و نشان دادن عناصر اساسی وحدت‌جویی آنان به یکدیگر و بهره‌برداری از آن، احتیاج به یک عمر کاوش روانی و تعلیمات درونی و تحریک به بارور ساختن آن‌ها دارد و این کوشش برای میلیاردها انسان قابل تصور نیست. پاسخ این [گمان و] اعتراض همان است که در بالا اشاره کردیم: وقتی به صورت محسوس، اتحاد روانی عمیق پیشتازان علم و معرفت را با تضاد عمیق در هدف‌گیری و روش فعالیت‌شان می‌بینیم، علت امکان‌ناپذیر بودن وحدت برای ما

روشن می شود که عبارت است از: تمایلات سودجویانه، قدرت پرستی و کوتاه نظری بشری.

پس از این بیانات، به خوبی روشن می شود که اتحاد ملل بدون تحریک اعماق روان انسان ها امکان پذیر نیست. این تحریک با راه و روش هایی که در اول بحث گفتیم، به دست نخواهد آمد، بلکه احتیاج به یک ایده آل کلی دارد که برای همه جوامع بشر قابل پذیرش باشد. این ایده آل کلی که سرچشمه خود را از ارتباط با آهنگ کلی هستی می گیرد، مربوط به رؤیه ماورای طبیعی روان های انسانی است که تنها پیشوایان مافوق طبیعت می توانند آن را تحریک نموده و به جریان بیندازند.

به عبارت دیگر: هیچ مکتب جهان بینی و فلسفی توانایی ارائه طرح وحدت ملل در سیطره یک حکومت جهانی را ندارد، مگر این که هدف والای زندگی را در معقول ترین هویت بر همه جوامع بشری ارائه نموده و قابل پذیرش بسازد. چنین هدف والایی را نمی توان در امتیازات مادی و ارزش های اعتباری و فرعی جستجو کرد. بی شک، در همین دوران ما برای پیدا کردن هدف زندگی کوشش های فراوانی از طرف متفکران مغرب زمین و مشرق زمین صرف شده است، ولی تا امروز نتوانسته اند یک حقیقت قابل قبول برای هوشیاران جوامع درباره هدف زندگی مطرح نمایند. این متفکران، عامل مذهب را نادیده می گیرند و در برابر حمله هایی که به مذهب کرده اند و پل هایی که در پشت سر خود خراب کرده و گذشته اند، به نوعی از خجلت دچار شده اند و نمی خواهند عامل اساسی وحدت ملل را در قلمرو دولت

جهانی مذهبی بپذیرند؛ همان‌گونه که برده‌های دوره‌های باستانی از تصور و پذیرش آزادی در حیرت فرو می‌رفتند و آن را غیر قابل تحقق تلقی می‌کردند.

با نظر دقیق در مجموع مسائل مربوط به واقعیت زندگی هدفدار از یک طرف و زندگی آرمانی اجتماعات و ضرورت تعدیل منطقی قدرت‌ها از طرفی دیگر، این نتیجه قطعی است که: باید ایده حکومت جهانی بر مبنای مذهب فطری انسان‌ها باشد. این مذهب فطری همان اسلام است که ایده حضرت مهدی (عج) را به عنوان حکومت جهانی در متن خود دارد.

برای توضیح ایده حکومت جهانی و شرایط رهبری آن، نخست به تعریف آن می‌پردازیم:

۱- آیا معنای حکومت جهانی این است که روزی فرا خواهد رسید که همه انسان‌های جوامع و ملل از همه امتیازات و مختصات جسمانی و روانی خود دست برداشته و چند میلیارد موجود خودخواه که به وسیله این پدیده خودخواهی، فاصله میان افراد نوع خود را از فاصله جاندار و بی‌جان بیش‌تر نشان می‌دهند، در یک وحدت متشکل مانند اعضای یک پیکر زندگی خواهند کرد؟

۲- آیا معنای حکومت جهانی این است که چند میلیارد انسان که هر یک دارای تمایلات، خواسته‌ها و استعدادهای گوناگون می‌باشند، به چند میلیارد آجر بی‌سر و صدا و بی‌حیات مبدل خواهند گشت که یک بنا و معمار به نام رهبر حکومت جهانی، آن‌ها را تنها از نظر قرار دادن در کنار یکدیگر، یا جدا ساختن آن‌ها در فاصله‌های معین اداره

خواهد کرد؟

۳- آیا معنای حکومت جهانی، دگرگون شدن ماهیت انسانی و شستشوی مغزی و روانی همه انسان‌های پنج قاره است که آماده برای پذیرش یک نظام (سیستم) زندگی با رهبری یک حکومت خواهند شد؟

۴- آیا معنای حکومت جهانی عبارت است از: اجرای اجباری مقداری قوانین و مقررات در جوامع انسانی، بدون به وجود آوردن زمینه پذیرش آزادانه آن قوانین و مقررات؟

۵- آیا حکومت جهانی عبارت از برداشتن مرزها و الغای گذرنامه‌ها است؟

هیچ‌یک از این تعریف‌های پنج‌گانه نمی‌تواند معنای صحیحی برای حکومت جهانی باشد، زیرا با در نظر گرفتن این واقعیت اسفانگیز که پس از سپری شدن هزاران سال پُرفراز و نشیب تاریخ و فداکاری‌های بسیار مقدس برای قابل درک ساختن عظمت و ارزش اتحاد در انسانیت و صرف انرژی‌های مغزی و روانی و مستهلک شدن حیات زعماء و رهبران عالی‌قدر در راه قابل پذیرش ساختن یگانگی در انسانیت، هنوز از رابطه انسان با انسان دیگر برای احتیاج، و دوری آنان از یکدیگر برای سود شخصی تجاوز ننموده‌ایم، اگرچه این دو انسان از یک پدر و مادر متولد شوند و در یک خانواده زندگی کنند.

هر متفکری که بخواهد پدیده خودخواهی انسان را به اندازه‌ای بی‌اهمیت تلقی کند که بگوید: می‌توان با خواهش و تمنا یا با شمشیر اصلاح کرد، او درباره موجوداتی صحبت می‌کند که هنوز در این کره

خاکی متولد نشده‌اند. هر کسی که خیال کند امتیازات و مختصات با ارزش افراد و جوامع را بدون پرداخت بهاء می‌توان تعمیم و تعدیل نمود، چنین شخصی رؤیای بی‌اساس خود را در حالی که هنوز کاملاً از خواب بیدار نشده، در میان جمعی نقل می‌کند که اگر تصدیقش کنند، مانند خود او، خواب‌آلودگانی هستند که مبنایی برای تصدیق آن رؤیا، جز شوخی مستان ناآگاه ندارند.

توقع حکومت جهانی با شستشوی مغزی و روانی انسان‌های قاره‌ها و اجرای اجباری مقداری قوانین و مقررات برای به‌وجود آوردن پذیرش آن، مساوی است با توقع تبدیل نوع انسانی به چند عدد آجر بی‌جان که عظمت ابعاد و استعدادهای آن انسان می‌تواند همه جهان هستی را مانند یک کالبد ناچیز برای او مطرح کند!

آیا برداشتن مرزها و الغای گذرنامه‌ها، جز این که همه دنیا را به صورت یک شهر درآورد، می‌تواند کاری دیگر صورت بدهد؟ یا این حال، آیا زندگی‌کنندگان در یک شهر می‌توانند خودخواهی‌ها و امتیازات شخصی خود را با وجدانی آزاد تعدیل نموده و حقیقتاً همه افراد خود را مانند اجزای یک پیکر ببینند؟!

نماية آيات

الله أعلم حيث يجعل رسالته ٨١	هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
و لكن الله يجتبي من رسله من يشاء	الحسنى يسبح له ما فى السماوات و
..... ٨١	الارض و هو العزيز الحكيم..... ٢٠
إن الله اصطفى آدم ونوحاً و آل إبراهيم و	و تريد أن تمن على الذين استضعفوا فى
آل عمران على العالمين..... ٨٢	الارض و نجعلهم أئمة و نجعلهم
ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى	الوارثين..... ٦٠
عن بينة..... ٨٨	أن الارض يرثها عبادى الصالحون..... ٦٠
	النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم..... ٧٦

نماية روايات

- ومنها: قد لبس للحكمة جنتها، وأخذها بجميع أدبها، من الاقبال عليها، و المعرفة بها، والتفرغ لها؛ فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها، وحاجته التي يسأل عنها..... ٢٥
- فلا تطمعوا [تطعنوا] في غير [عين] مقبل، ولا تياسوا من مندير، فإن المندير عسى أن تزل به إحدى قائمته [قدميه]، وتثبت الاخرى، فترجعا حتى تثبتا جميعا..... ٢٩
- فلا تطعنوا في عين مقبل اي من أقبل على هذا الامر..... ٢٩
- لو قد استوت قدمي من هذه المداحض لغيرت أشياء..... ٣٠
- الا إن مثل آل محمد ﷺ، كمثّل نجوم السماء: إذا خوى نجم طلع نجم، فكانكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع، وأراكم [أناكم] ما كنتم تأملون..... ٣١
- وإن أخوف ما أخاف عليكم اثنتان: اتباع الهوى، وطول الامل..... ٥٠
- اللهم أرتنا الطلعة الرشيدة و الغرة الحميدة..... ٥٧
- الخلفاء من بعدى اثني عشر، كلهم من قريش..... ٨١
- براي خداوند بندگانى وجود دارد كه پیامبران به آنها غبطه مى خورند..... ٨٣
- اللهم بلى! لا تخلو الارض من قائم لله بحجة، إما ظاهرا مشهورا، وإما خائفا [حافيا] مغمورا، لئلا تبطل حجج الله وبيناته..... ٨٨

نمایه اشخاص

امام محمد باقر <small>علیه السلام</small> ، ۶۴	۱۵
امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ...	۹۲، ۸۲، ۹
..... ۳۰، ۳۵، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۸۸	آل محمد <small>علیهم السلام</small> ، ۲۷
انبیاء <small>علیهم السلام</small> ، ۶۰، ۷۰، ۷۱	ائمه <small>علیهم السلام</small> ، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ...
اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، ۳۱، ۶۲، ۶۳، ۹۰ ۸۳، ۸۶
ب	ابراهیم <small>علیه السلام</small> ، ۹، ۶۰، ۸۲
بخاری، ۸۱	ابن ابی الحدید، ۲۶، ۲۷، ۲۸
بقیة الله <small>علیه السلام</small> ، ۲۵، ۳۰، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۰	ابن خلدون، ۶۱، ۶۲، ۸۹
بنایارت، ۴۱	ابن سینا، ۴۸، ۸۴، ۸۵
پ	ابن میثم بحرانی، ۲۸
پاسکال، ۳۹	ابو محمد الحسن، ۶۴
پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۵۵، ۶۱، ۶۲،	ابوهریره، ۷۸
..... ۶۳، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ...	ابی داود، ۸۱
..... ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱	احمد بن حنبل، ۸۱
ت	امام حسن <small>علیه السلام</small> ، ۶۳، ۶۵
ترمذی، ۸۱	امام حسن عسگری <small>علیه السلام</small> ، ۲۶، ۹۲
ج	امام حسین <small>علیه السلام</small> ، ۸، ۶۳، ۶۴، ۱۰۷
جابر بن عبد الله، ۸۱	امام زین العابدین <small>علیه السلام</small> ، ۶۴
جبرئیل، ۷۴	امام صادق <small>علیه السلام</small> ، ۶۴
جبران خلیل جبران، ۴۶	امام علی <small>علیه السلام</small> ، ۲۷
جرداق، جورج، ۲۱	امام علی النقی <small>علیه السلام</small> ، ۶۴
جعفری، محمد تقی، ۳، ۴، ۱۱، ۱۲، ۱۰۷	امام علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> ، ۶۴
جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۲۶، ۲۷	امام قائم (عج)، ۲۶، ۲۷، ۶۵

نمایه کتب

ب	آ
روح البیان، ۷۸	اسعاف الراغبین، ۹۰
زیارت آل یاسین، ۱۴	الاشارات والتنبیہات، ۸۵، ۸۴
صحیح ابی داود، ۸۱	الامام علی صوت العدالة الانسانیة، .. ۲۱
صحیح بخاری، ۸۱	البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ۹۰
صحیح ترمذی، ۸۱	الجامع الصغير، ۹۱
صحیح مسلم، ۸۱	السیرة الحلییة، ۹۱
عقد الدرر، ۹۱	الصواعق المحرقة، ۹۱
لامیة العجم، ۴۶	الملاحم والفتن، ۹۰
لغتنامه دهخدا، ۲۷، ۲۶	بیتوایان، ۴۱
مثنوی معنوی، ۲۱، ۲۶، ۳۴، ۴۳، ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۱۰۷	تذکره الخواص، ۹۰
مجمع البیان، ۷۸	ترمینولوژی حقوق، ۲۷، ۲۶
مستدرک صحیحین، ۹۱، ۸۱	تفسیر کبیر، ۷۷
مسند احمد بن حنبل، ۸۱	جامع البیان عن تعریف آی القرآن، .. ۷۸
	دیوان شمس تبریزی، ۹۱، ۵۴، ۴۱

۱۱۰ امید و انتظار (حکومت الهی مهدی ﷺ در روی زمین) ❏

منهاج البراعة، ۳۰	مفاتيح الجنان، ۵۷
ن	مقدمه، الجزء الاول من كتاب العبر و
نور الابصار شيلنجي، ۹۰	ديوان المبتداء والخبر في ايام العرب و
نهج البلاغه، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱،	العجم والبربر، ۶۱
..... ۵۰، ۸۸، ۱۰۹	منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، ۲۸،
ی ۶۲
يتابيع المودة، ۹۱	منتخب كنز العمال، ۹۰

آثار منتشر شده استاد محمّد تقی جعفری

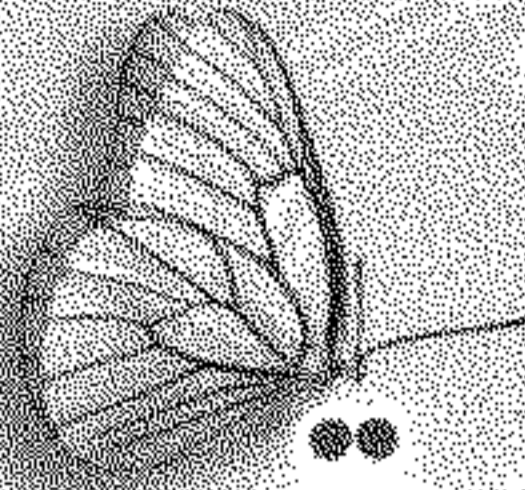
توسط این مؤسسه

- ۱- زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام ۲- وجدان ۳- نیایش امام حسین ۷ در صحرای عرفات
- ۴- عرفان اسلامی ۵- رسائل فقهی ۶- پیام خرد ۷- موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی
- ۸- عشق در مثنوی ۹- عقل در مثنوی ۱۰- حادثه کربلا در مثنوی ۱۱- ترجمه کامل نهج البلاغه ۱۲- مولوی و جهان بینی‌ها ۱۳- علی اجنحة الروح (نیایش امام حسین علیه السلام - به زبان عربی) ۱۴- ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل ۱۵- سه شاعر (حافظ - سعدی - نظامی)
- ۱۶- فلسفه و هدف زندگی ۱۷- جبر و اختیار ۱۸- فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو ۱۹- تحقیقی در فلسفه علم ۲۰- بررسی و نقد نظریات دیوید هیوم در چهار مسأله فلسفی ۲۱- توضیح و بررسی مصاحبه برتراند راسل - وایت ۲۲- اخلاق و مذهب ۲۳- لوح فشرده (CD)، نرم‌افزار چند رسانه‌ای «از دریا به دریا» ۲۴- امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت
- ۲۵- در محضر حکیم (مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌ها) ۲۶- طرح ژنوم انسانی (مباحث مربوط به شبیه‌سازی انسان) ۲۷- عوامل جذابیت سخنان مولوی ۲۸- معمای حیات (The Mystery Of Life) گزیده‌ای از افکار و آراء علامه جعفری) ۲۹- وجدان
- ۳۰- The Conscience حرکت و تحول از دیدگاه قرآن ۳۱- علم و دین در حیات معقول
- ۳۲- فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو Pioneer Culture to the Rescue of mankind
- ۳۳- عرفان اسلامی Positive Mysticism ۳۴- سلسله لوح‌های فشرده آهنگ خورشید یک تا چهار (حاوی سخنرانی‌های علامه جعفری MP3) ۳۵- حقوق جهانی بشر ۳۶- هم‌گرایی دین و دانش ۳۷- حکمت اصول سیاسی اسلام (تفسیر فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر)
- ۳۸- آفرینش و انسان ۳۹- شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی ۴۰- فکرواره مثنوی (فهرست تفصیلی تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی) ۴۱- نرم‌افزار از دریا به دریا (حاوی تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی با امکانات ویژه در سه لوح فشرده) ۴۲- فکرواره نهج البلاغه (فهرست تفصیلی ترجمه و تفسیر نهج البلاغه)

آثار در حال آماده‌سازی

- ۱- تکاپوی اندیشه‌ها (مجموعه مصاحبه شخصیت‌های خارجی با استاد جعفری)
- ۲- تفسیر مثنوی (۳ جلد)
- ۳- ارتباط انسان - جهان

كمال السيد



الأميرة ومولد الشمس



مكتبة فؤاد